

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232930

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

انحراف و کفر و سلام علی اعدایه الذین اصطفوا و هو علی سیدنا محمد المصطفى و الله و محله
 الذی قضی اما بعد برساکن مسلک انصافیت شیخ ما درین ایام حکم قول کل متعجب برآید شخصی
 از حجاب پنجاب بصحرای دہلی رسیده راهیان جاوہ قرارت را راه زد با وجودی که خود از علم و عمل تجوید
 عاری بود خود را اعلم قرای سلف و خلف میدانست اکثر مردم از عدم تلفظ اعلیٰ حر و فضا و باز داشته
 عویش بسوی نظای حجه مخرف ساخت بوسیله اشتراک فضا و فطاد اکثر صفات دعوی تشابه نام میان
 فضا و فطاد بنا ساخت تا آنکه اکثر فرام نواح و بی باغی ای او از تشابه گذشته تلفظ عین ظنا اختیار کردند و بعلیه
 ایسین نامزای خود را تباہ ساختند تا آنکه خلاصه دوران قنات مرزا نذر محمد بیگ صاحب نشانی چنین ایستاد
 اختصار موضع بوباره طلبید بحسن اتفاق محجب مذکور و صباح جمیع بوقت ثلاث عینہ از طرف دو گاه بمسجد هفتاد
 پیشتر رخ کرد تا آنکه بخر بطول کشید و تمام حال متکشف شد که در سخن پروری و خود نمائی نماند انصاف و حق
 اصلاح دارد و با این معنی و غلطی گلوئی جانش گرفته و صبح و امامت و جاه
 چشم حق عینش کور ساخته نهاد نهادم و در رخ بندی اشعار خود ساخته و گواه این مقال ساله اوستی مبارک
 کافیت و هر کسی که در آن مجلس حاضر بود چون این ساله او را به بین این صفا و ابرو و متکشف خواهد شد که
 چه درو نهایی بسته و نیز اهل علم چون عبارت است کتب فقه و قرأت منقولہ آن ساله شاہد خواهند فرمود
 خواهند داشت که چه قدر غلط نام و مخبر است حاجت بیان نیست شاید بطور ذنونہ یک و عبارت نقل حکم کرده

ازین عوارض اعتدال بیرون نرودند آنچه این محب معنی استقلال نمیدد که حرف ضا و مقدار چهار پنج الف
توقف میکند و حرف ضا را تا ویر در زمین مانند آسما میگرداند و بیچ مفهوم میشود و که چه یکدیگر چون تحقیق
ضا و تفصیل در رساله تحفه مذکوریه رفته است تا ندرت چنانکه داشته شد در آن ساله طالع کند و آن حرف مضمون
چنانچه ضا و دو ال مغنیه است ظاهری همه هم مفهوم میشود و از طرف خود حرفی دیگر اختراع کرده آن را طاع و نامانوده
و عبارات اهل دار و ارباب تشابه ضناد و ظانند ساخته مضمون با طرف این حرف مختصر عذو و داعی شده بگویم
در این حرف مخفی تو استند گفت تلفظ ظاهر شروع کرده گمراه شدند و از کراهی این شخص خبر داشتند و محب آنکه
محققین بر صفت استقلال ضناد و شین ابرار نوشته اند و این محب هم میدان باز بر شین توقف چهار پنج الف
نمیکند و بر ضا و تا ویر آسیا میگردد معلوم نیست که درین برود حرف چه فرق در استقلال بر آورده که در ضا و
چنان شنا و بریا کرده و آنچه این حقیر معنی استقلال بطور اشاره بیان کرده که آن استقامت و تنومند
و اعتدال قاعست در شین و ضا و بر برست چنانچه بر ما هران فن ادا پوشیده نیست گوید که فهد و آنچه
عمیوب این حقیر در رساله خود اشاره و مصلحت این محب نوشته من هزار وجه زیاده از آن بیعوب متلاسم
و ما ابوی نقیص ان النفس لا تکار کواکبا الشوق و غیره مقصود و ازین تحریر جواب آن محب نامشرف خود
مقدم نیست بلکه غرض ازین تحریر انفاوی و عده آن تحریر است که فیما بین بنده و مولوی سید حمید صاحب
در محفل و شهر و ای واقع شده بود و در ضمن آن تمثیلی بر غلطی آن محب واقع شد که خلق در اتباعش نماز خود و
و سخن رتبا و سنازند و بالین همه بیعوب نویسی این اختراع آن محب بر صحت تلفظ من حرف ضا و در رساله
خود چند جا اقرار دارد و کجا شکر این دولت گذارم که مدعی خود در صدق و دعوی من شهادت دهد
و بر صحت تلفظ اختراع بر بعضی مطالب خود حجت آورد و آنچه در رساله خود نوشته است که برای مقابل این
در لومار آورده بودند این همه فتر است چه وقتیکه ایچیان خلاصه دو دمان شرافت بنیابت نیز اندر محفل
صاحبیم در میدان عذر کردم که کار بیفانده عادت ندادم ایچیان گفتند که مثل انظار ای ملاقات تحقیق چند
طلبیده اند حسبیه بعد قبول کرده بدلی رسیدم و از آنجا بعیت خلف الصدق نیز از صاحب موصوف اعنی
میرزا عبدالزاق بیگ لومار رسیدم و باز ملاقات و عنایات ایشان محفوظ باشد و عازم بر صحت
که یکایک بر وجهی بوقت صبح در عین تلاوت بنده آن محب تنها بفرودگاه تمام رسیده گفتگو شروع کرد
و طول کشید تا آنکه مردم بسیار جمع شدند و سخن ایشان آن محب چند جا که جمع ضناد و ظا و مجمع عین و ضناد بود
خواندم آنکه بعد که جمع مردم مجلس گپوشهای خود از زبانم ضناد را از ظامتیه شنیدند و اقرار تیر فی آن جمع کردند
مگر آن محب آنوقت لاجواب خاموش شده بوقت دیگر دعوی کرد که عبدالرحمن بهم ظا مانند سخن خواند

رساله در اختیار
مؤلفان
سید حمید صاحب
مستند در مقاله

این افترا دیگر برین بسته که من از ظنا و بهر از زبان انکار دارم باز برین شفاعت مرا تهمیم
 نفعی در بالکلیه من بشود و کافینا پس گواه انترالی آن معجب صاحبان من گویند و در جمیع حصه
 مجلس که سبب طول و در کشیدن کلام از اطراف و خانه مایه خود جمع آمده بودند کافی هستند
 و صورتش اقراره مذکور هم شاهدست که من قصد گفتار از او نگردم و ندانستم بلکه او خود گفتقناعی معجب
 بر کلام آمده و در او بخت و آخر شرمند و غائب بازگشت از حضرات مجلس که او این می طلبید و آنچه اتمام اظهار
 فون عنک من برین پس من باین دارم که اظهار کرده باشم چه اعتقاد من در اینجا با خواست که با تخرج
 فون کار نیست لیکن شاید حکم بشریت غلطی شده باشد و زبان تخرج فون سیده باشد پس این مسئله
 چون خود اختلاف نیست قابل مواخذ نیست و السلام و علم و تحجب الکنان معنی مردم باز از تقلید ایله او
 منع میکنند و بسوی تقلید خود میخواند با وجودی که ایله او قرآن را از اسانده گرفته بودند سند را
 با شخصت عملی الله علیه که مسلم رسانیده بودند پس از تقلید بچه اسانده منع میکنند و تقلید خود که
 قرآن از کسی است او شیخ الله و نشان استاد خود و نمیدهد و اگر نمیدهد از خطی که بدست خود است تقلید بچون
 منی است او که حرف قرآن و قرآن خوانی بطالع کتب از خود تراشیده باشد چگونه جائز باشد بگفت
 که اسانده معصوم نبودند پس و تقلید اسانده با وجود خلوص ایشان و حبس تقلید و معصوم نشدند
 این شخص مقید نفسانیت و معتبری و منی استاد و منی بهره مطلق از علم قنارت چگونه واجب تقلید
 بر معصوم شد و چون نگذرد از تفسیر کسیر نقل سازد که تمیز ضناد و ظالم نیست نیز چنان در فخر ضناد و ظالم
 افتاده اوقات خود و دیگران ضناک ساخت مگر محسن چون کرده شود و عجب آنکه خود را واجب تقلید
 و اند و سخنان حرمین بشریفین را بعبارت موهمه تحقیر یا میگویند و چون که یک تاجر بخای خیر خواند
 ضناد و ظالم و بجه نقل کرد بخارا را بخارا شریف و تاجر را مرد معتد ساخت شرافت حرمین بشریفین
 زادهها اند شرفا را بر بخارا بست و نیز احتماست که آن تاجر هم مثل آن معجب بن داشته باشد یعنی
 این تاجر چون بخارا افتاد در صحیح آلفظ شنید سبب غلطی سمع خود آن را ظالم فهمیده در هندستان
 رسیده است ملی معجب نمود که در بخارا هم ظالم میخوانند چنانچه مدعی هم باشد انچه برین افترا بسته که عبد الرحمن
 ظالم میخواند پس چنانچه عبد الرحمن ظالم میخواند همچنان اهل بخارا هم ظالم میخواند باشد پس چون
 برین مشافهه افترا بسته پس افترا بستن بر اهل بخارا که غائب هستند چه بعید است پس بقصد فریب
 عوام هر که صحیح خواند آن را ظالم میگویند و یاد برده این سخن حرف مختصر خود را در اوج دهد و آنچه
 معجب عبارات کتب نقل ساخته بعد هر عبارت دعوی میکنند که ازین ثابت شد که صحابا تا معین

آنچه در تخریب عبارات نشر تحریف و احکام از طرف خود کرده مردم ما فریب او در برناظران رسالته است
 بود است حاجت تخریب ندارد و آنچه بر تخریب بخارا اینها از وحاشایم معلوم شد که ضابطه صحیح ظاهر است
 یا یک رساله در دست داشته اند از ابراهیم بخارا بسته پس نقل بچون خطوطی اصل آنرا از کتب قرأت
 نیست غرض او ازین نقول و تحریفات عبارات کتب اهل قریبیت خدای تعالی از اهل قریبیتی محفوظ
 وارد آمدن و اهم در علم قرأت چندان بیخبر یافتیم که بوقت گفتگو چون استفسار معانی الفاظ صطلحی فرین
 قرأت رفت تخریب شد گفت که شما معنی این الفاظ بیان کنید با وجود این تخریب و عیالها ام او در قرأت
 برناظران رساله اش اینها نخواهد بود همچنین آنچه شناد و شنید قواعد مختصره در وقت تخریب کرده آن هم
 برناظران رساله اش پیدا است و پیدا یاد که در مقدمه صفات حروف چنان فساد بر بار کرده که اگر بطور
 قواعد مختصره او کلام الله خوانده شود ضرر است که کلام الله محرف گردد چه بگوید که در وقت تخریب بعد
 سکون تا و کاف او از دیگر می آید و چون معنی این قول از تلامذه او پرسیدیم گفتند که در لغت خلقت
 خلقتش باید گفت یعنی بعد کلماتی که او از سیرج ساکن باید بر او ردگو اجتماع سانسین شود بدون آن
 همس حاصل میشود و همچنین در کاف سکون در وقت بعد سکون کاف یک سیرج ساکن با او زخمیت
 باید گفت و همچنین در حروف قلقله و دیگر صفات فساد اختراع کرده تعلیم مردم ساخته سبحان الله و عیالها
 کتب قرأت چه غلط فهمی کرده و کلام علم شریف را بجهل مرکب خود فاسد ساخته و همچنین بجزه لانه در کتب
 حروف را خلاص حال صفت نشان نوشته ما هرگز این فن خود نخواهد فهمید از دیگران چرا که است غیر از آنکه
 برابر با تهرت پوشیده هم با که چون زان حجب تلفظ ضا در او نحو است که مردم ضا در اقریب تریب ضا و
 صحیح او که در دوران جمله چند مرتبه او اگر در هر مرتبه تریب ضا صحیح گفت که ضا در کمال و جات
 جمیع صفات بسبب عدم شق او ای شده اما تریب ضا صحیح او ای شده اگر در وسه و در مشق میگردد تلفظ ضا در
 صحیح صاف میشود چون بعد یک ساعت مردم جمع شدند و باز در جمیع تلفظ ضا در او استم مردم مجلس باو
 گفتند که همان ضا در قدیم خود که پیش ما میگفتند مانند یسان ضا در بگویند و دران ضا در قدیمه در بیوقت
 تغییر در پس آن حجب چار شده ضا در قدیم خود تلفظ کرد پس در تلفظ ضا در مقدار چهار پنج الف زبان ا
 در وین بر زبان بد باصونی فهمی نمیشد که کلام حروف تلفظ کرده نه دال بود نه ضا و ظاهر صفات هم
 نشد پس معلوم شد که این حروف را همین حجب اختراع کرده و در تلفظ از صحیح و غلط این حرف اصلی نشد است
 و هم از تلفظ سابق معلوم شد که آن حجب بر تلفظ ضا صحیح قادر است با وجود قدرت بر ضا صحیح با تلفظ ضا در

وجود اجمال و تعصبی خواندین با وجود قدرت برقرارت صحیح چون عمدتاً و تعصباً الفاظ قرآن غلط
 و محرف میخوانند لهذا حکم داده شد که نماز و امامت این تعصب جاگزینست که دیده و دانسته قرآن غلط خوانند
 غلطان شخصی که قصد صحبت کرد و بسبب عدم مساعدت بان غلط او شود پس در جواز نمازش فیهما را
 کلام است و در عدم جواز نماز شخصی که قرآن را عمدتاً غلط خواند کسی را کلام نیست فقط و الله اعلم بالصواب
 تحریر این طبع حسب عده از مدت مخطو خاطر بود اما بسبب عدم فرصتی از درس امور متعلقه انجام نمیشد الحمد
 که تاریخ یکم ربیع الاول ۱۲۸۲ هجری یوم سه شنبه در یک مجلس از صبح تا چاشت نوشته شد فقط

سرگذشت این مجلس در قصبه لو بار و
 رویداد مجلس قصبه لو بار و چنانچه
 درین رساله مرقومست پیش
 مایان گذشته است و الله تعالی
 جل شاناه گواه است و کفایت باشد
 شهادت امیر زاعبدالرزاق

هذه القصة المذكورة
 هي التي مضت بين
 حرره محمد يوسف
 محمد عبدالرزاق

امیر زاعبدالرزاق
 امیر زاعبدالرزاق محمد

امیر زاعبدالرزاق
 اولد امیر زاعبدالرزاق

و قسم مرقوم در رساله هذا صحیح فقط

محمد حسن
 حسن ۸۱ ۱۲

سرگذشت هذا که در قصبه لو بار و در روزی
 گذشت در رساله هذا من عن قوم آمده است

قادر ۱۲۸۱
 کبیر الدین

بحث اینخرف در قصبه لو بار و روزی بنده
 میان آمده و اتفاق حضار آنچه از زبان مبارک
 قاری صاحب اتم رساله هذا برآمد صحیح بود
 و تلفظ مولوی حبیب الله صاحب اتفاق
 جمله در قسم هیچکس نیامد که آیا این چیست
 ضناد است یا چیزی دیگر بهر کیف حرف
 ضنادیو در اتم خواند سزه خان

حسبان

در مطبع نظامی واقع کانپور در شهر
 جمادی الآخر ۱۲۸۳ هجری مطبوع گردید

رساله تحفه ندریه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي عَيَّرَ السَّيِّئَةَ مَكَارِكِ الْعَمَلِ عَنِ بَيِّنَاتِ صِفَةِ قَائِلِهَا اَنْتَ كَمَا اَنْتَ تَبَيَّنْتَ عَلَى نَفْسِكَ
 وَالصَّادِقِ وَالشَّامِلِ عَلَى خَيْرِ الْخَلْقِ سَيِّدِ رَاوَنْدِيْنَا اَحْمَدُ الْبُحْبُحِيُّ مُحَمَّدِيْنَا الْمُصْطَفِيْنَا الْمُسْتَعْنِيْنَا عَنْ وَصْفِهِ
 بِوَصْفِهِ تَعَالَى اِمَّا بَعْدُ رِيْسَا كَانَ سَلَكَ نَعْفَتِ مُخْفِي سَبَادِكِ دَرِيْزِ سَنَةِ ثَمَانِيْنَ فِي مَائَتِيْنَ عَبْدِ الْعَلِيِّ بْنِ
 هَجْرَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ بِلَادِ هِنْدٍ وَتَلَفَّظَ حَرْفِ ضَاوَا اِخْتِلَافٍ عَظِيْمًا فَمَا دَاكُثْرُ مَوْجِبِ سَبَبِ مُسْتَقِيْمِ فَوْضَاوَا دَاوَلِ
 مَفْحَمِ اَوَا سِيْكَوْنِدِ جَانِحِ اِيْمَةِ قَوَائِمِ يَوْسُفَةَ وَرَقَايِفِ فَوْضَاوَا اَزِيْنَ غَلَطِي تَحْدِيْرِ سِيْكَوْنِدِ اَوَا اَنْدُو حَرْفِيْنَ تَا كِيْدِ بِلِ خِزْدِ
 اَسَاوَا مَاجِرِ سِيْكَوْنِدِ وَبَعْضِ مَرَمَعِ اِيْرَاجِ يَارِ جَوْنِ اَزِ صَحْبَتِ اَسَاوَا مَاجِرِ مَوْجُوْدِ سَبَبِ كَلِ فَوْضَاوَا لَاشِ اَسَاوَا مَاجِرِ
 وَبِيْرِ شَيْئِدِ كِهْ لَفْظِ ضَاوَا بِطَالِ عَهْدِ كَتَبِ عَمْرَاتِ مِيْتَوَانِ كِرُوْجُوْنِ ضَاوَا دَاوَا دَاكُثْرِ صِفَاتِ بَاظَا مَشَابِيْهٍ اَفْتِنِدِ قَوْمِ
 بَعْضِ اِيْتِمَادِيْفِ نَظَرِ هِمِيْنِ تَشَابُهِ صِفَاتِ ضَاوَا بَاظَا مَشَابِيْهٍ نُوْشِيْنِ سِيْكَوْنِدِ كِرُوْدِ كِهْ ضَاوَا اِمَانِ نَظَا اَوَا اِيْدِ كِرُوْدِ
 وَاِيْنِ قَوْلِ اِيْجَانِ شَهْرَتِ وَاَدَانِدِ كِهْ اَكْثَرُ عَوَامِ ضَاوَا رِ عِيْنِ نَظَا لَفْظِ كِرُوْنِ اِخْتِيَارِ كِرُوْدِ نَا مَشِ هِمِ ظَاوَا نَمَاوَا نَمَاوَا
 جَوَازِ نَاوَاوَا ظَا حَصْرِ كِرُوْدِ هِرْ كِهْ ضَاوَا اِظَا لَفْظِي كِرُوْدِ نَا مَشِ وَا مَشِ رَا جَا سَرِيْمِي اَشْتَدِ وَظَرِ عَصَبِ اِيْرِ وَاوَا
 نَهْمِيْهٍ كِهْ اَزْ لَفْظِ ظَا سَبَا حِي ضَاوَا عِدْمَا نَا زَا سَتِ بِشُوْ وَا كِرُوْدِ وَطَعْنِ فَرَسِيْنِ دَرِ بَابِ بِلْدِ شَيْئِدِ وَا مِ بِلْسِيْنِ اَلِيْسِيْنِ كِهْ بِيْنِ
 وَا رُوْزِ بَرُوْدِ مَوْجُوْدِ مَاعُوْلِيْ اِيْتِيَانِ اِلَا هُ شَيْئِدِ خُوْشَانِ شَدِ كِهْ اِيْنِ فِتْنَةِ اِطْرَافِ هِنْدِ رَاوَا كِرُوْدِ مَوْجُوْدِ قَا طَبِيْعَةِ دَرِيْ وَا
 ضَلَالَتِ اِنْدَاوَا اِنْدَا اِخْلَاصَهُ خَالِدِ اِيْنِ بِنَا جَابِتِ اَعَابَتِ عِيْنِ اِلِيْسِيْنِ حَا مِيْنِ مَحْمَدِيْ مِيْرِ اَنْدَرِ مَحْمَدِيْ سِيْكَوْنِدِ
 مَارِ اِيْسَتِ مَرْكَزِ دَائِرَةِ اِمَارَتِ اِيْلِيْرِيْنِ اَلِيْمِ نَوَابِ نَحْزِلِ اِلِيْسِيْنِ اَلِ دِيْنِ اَلِيْسِيْنِ اَلِ دِيْنِ اَلِيْسِيْنِ اَلِ دِيْنِ اَلِيْسِيْنِ اَلِ دِيْنِ

این همه حجت هستند و خواسته که مجموع علماء و قرائی حجت کرده است تا بر یک امر معین برسانند مانند سایر اعیان علی المرتضی
 که منزه از ادب و محمول بود با رسال سل زبانی است غلبه نده چون بدانی رسیدم باطنیه و اهل علم و ادب اتفاق
 مناظره افتاد همه سخن با هم انصاف سلوک فرموده اتفاق برین امر کردند که تلفظ لفظ منا از نظر حسن که گناره
 زبان و طوح است باید کرد و بجای عناد و ان غیره آوردن غلط است چنانچه ظاهری جمیع را کردن غلط است
 و تبدیل اسم ضمنا و با ستم ظاهری غلط است که تمام مردم با ستم ظاهرا میشوند فقیر گفت که ضادا و ظاهر چند
 در اکثر صفات خود ما مشترک اند اما بسبب تباين مخرج صوت هر دو از هم متماز است که صوت یکی با دیگر
 متمازست مدور و مسکله صوت ضادا و حیح التلفظ را صوت ظاهر گفتند این از ضعف جمع است که بسبب نقل
 جمع و کثافت سماعه خود با بسبب عدم اعتیاد به ساعت صوت ضادا و صحیح فرق میان صوت ضادا و ظاهر می کند
 و الا فرق میان صوت هر دو تفرق آسمان فرستند اما لطافت جمع و نزالت سماعه و کار است علمای
 دینی کلام فقیر قبول فرموده گفتند که ما را در اصل مطلب کلام نماند و غلبان تفریق را قیست که بعضی کتب
 تشابه صوت ضادا و با صوت ضادا و جهت مطلب این عبارت است که کتب این امر از دیگر کتب قرأت مجتهد
 کشید و معانی عبارت از طلب قرائی سلف حمل نماید حضرت دینی فرمودند ما این تحقیق توافق است
 میکنیم و آنچه تو بعد ازین غیر تحقیق کرده خواهی نوشت ما قبول خواهیم کرد گفتیم در تحریرات بازتاب و در کتب
 خواهد شد فرمودند ما از رد و در غرض نیست آنچه تو از روی تحقیق ها انصاف نوشته خواهی فرستاد ما قبول
 خواهیم کرد و گفتیم که این تحقیق فیما بین طلبه و علما مانده و بعوام مردم که عوام از آنچه گفتیم گمراه میشوند بجز قبول
 فرمودند پس شکر خدای تعالی آید و مردم که منزل عقلی که بود بر خاست و صورت اتفاق مسلمانان نمود
 بعد از ان بحیث میرزا عبدالرزاق بیگ خلعت الصدق میرزا صاحب صدق الصدق علامه فقهیه لومار و مشتمل
 و میرزا صاحب مدوح که باعث حرکت حضرت مطالب اتفاق مسلمانان تعمیر بود این مجالس بودند ملاقات
 کرده و محظوظ گشتیم در خوش نیت و جامع انچه یافتیم که رفع چنین احتمالات عظیم از مسلمانان ثمره حسن نیت
 ایشانست لیکن یک غم اولیای در اینجا خیزیده دیدیم که مردم را گمراه میسازد و اولانا قیام من اینجا مگر اتفاق
 می سزید و بعد از جهت من اینجا ستم اتفاق اولین شد و رساله معین الحق که در حقیقت تمییز الحق بود
 ترتیب داده و خرافات و زبلیات خود را که در تمام عمر تراشیده بود در ان رساله جمع ساخته بودم و در
 انصهرم فرستاد و دیدم لائق اتفاق و جواب یافتیم لیکن چونکه ایفای آن عده که فیما بین اصحت
 اولوی سیدند چیسعیان صاحب شده بود واجب بود پس از ضمن ایفای آن عده بعضی فاسدان

رساله بطور نمونه بیان شدند تا مردم از آن ساله محتمل باشند که استعمال آن همه در توضیح کتاب بنام و نقل
 معهود در آن ساله نشده بلکه درین ساله نوشته شده چون که باعث آن تحریر بودی میدانند نیز همین صاحب
 بود و اندک آن زمان رساله تحفه تفسیری بنامه مقدمه رساله تحفه تفسیری که کرده شد اندک آن قبول فرمایید
 آیین پس حالا بفضله تعالی اختلاف در بیان ضناد و ظاهرا نموده و اتفاق بر ضناد و غلطی استغلی می باشد
 نیست و در لفظ سببی اختلاف نموده پس با وجود چنین اتفاق و اجماع باز کسی را اگر بظنا و اصرار باشد بهتر
 نیست که انخوان الشیاطین گاهی از سیطنت باز نیامند مگر و تنبیه نماید است سفید نباشد پس غرض از تحریر
 این قصه آنکه مردم انصاف پسندند که حصول اتفاق در وضع اختلاف بجا آرند و بقدر وجود در ادای ضناد
 قصد مخرج ضناد کنند و بجمع شقت مشقت و خدمت استاد و ما هر از مخرجش اجا کرده نماز خود را کامل سازند و
 عدم خروج از مخرجش نماز را اختلافی نخواهد ماند چون اصل عبادت اختلافی ماند و دیگر عبادت آنچه گمان
 باید کرد و اندک این حقیر است که در ضمیمه این تحریر چند مسائل را که از فن خود یاد آید توضیح می نماید
 و رعایت حرمت او عام و اظهار وصله ای کنایه و در وقته و انفا و قلب که اتفاق باشد یا آنچه
 متعلق و این حقیر باشد که درین دیار روایت حاصل از معاصم مشهور است چه که باعث این تحریر
 رئیس بود و بود و اندک آن مشتمل تحفه تفسیری فی قواعد التوجیه بنامه شد از جناب اب العزیز بنی قریه
 و خلوص دارم و از ما هر آن فن را باید ملاحظه و قبول صحیح یا سکوت دارم مرتب این را کرده و این کلمات

باب اول در بیان استفاده و بینه

بدانکه در استفاد و کلاست بچند وجه اول آنکه استفاد و بینه لفظ باید کرد پس مخارج جمع قرا معمول
 اکثر لغات مثل ابی حنیفه و شافعی و احمد لفظ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است مجرب است از انحضرت
 صلی الله علیه و سلم هم همین لفظ مختار و رایج است تا آنکه اگر کسی لفظ دیگر در تعوذ بلفظ الحمد علیه السلام از آن لفظ
 منع فرموده لفظ اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تعلیم فرمودند لیکن با وجود این منع و تعلیم الفاظ
 دیگر هم مرسوم شده اند پس بلفظ تعوذ بآن الفاظ منعوله هم جایز است اگر چه مختار نیست پس تبدیل
 بلفظ اعوذ یا استغیث یا استعین یا استعذت اگر چه از امام جمعه نقل کرده اند اما ثابت نیست تبدیل لفظ
 باشد یا تسبیح تعلیم کرد چه از این سیرین نقل شده اما صحیح نشده و تبدیل لفظ رحیم بلفظ غادر و غوی
 چنانچه نقلی از بعضی مشایخ لفظ اعوذ بالله القادر من الشیطان العاود یا اعوذ بالقوی من
 الشیطان الغیثی نقل کرده این هم ثابت نشده اند اما از بابی الفاظ تشریف و تعالی و تعوذ پس
 آن جایز است آن چند الفاظ منقول شده یکی اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم

ست که قرای حرمین و عراقرین و شام بان خوانده اند و از کوشش بهم بعضی طرق بر روایت مخص نام
منقول شده و در احادیث بهم ثابت شده و در لفظاً **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**
و این منقول است بعضی طرق از ورش و قبل و این کثیر است **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**
إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و این منقول است از ابی جعفر و ورش و ابی عامر و حمزه و کسائی هم گرام
أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و این منقول است بعضی طرق از حفص و قبل
و ورش **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** **إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ** و این منقول است از
ابن کثیر **أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** **إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**
و این منسوبست بقرات حسن بصری رحمه الله **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** و استفسح
اللَّهُ و **هُوَ خَيْرُ الْفَاعِلِينَ** و این منسوبست حمزه بر روایت خلف بن عثمان **أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ**
و **بِوَجْهِهِ أَكْرَمُ** و **سَلْطَانُهُ الْقَدِيمُ** **مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** و اه ابوداود و زیاد و فی الفاظ
و شام شیطان هم در بعضی روایات مروی شده اند اما نقصان کردن لفظ تعوذ آن هم جائز است
بشرط صحت و روایت از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صحت خذ سافت کرام بان چنانچه در ابوداود
در حدیث جمیع بن مطعم لفظ **أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ** بدون لفظ **رَجِيمِ** وارد شده کلام دیگر **أَعُوذُ**
در جه و اخفا تعوذ است بوقت قرات بدانکه مختار تمام قرا و تعوذ به تعوذ است بوقت شروع قرات
اگر قرات بلند باشد و است خواند اگر قرات پست باشد که از نافع و حمزه اخفا هم در قرات تمهید قول
شده تا فرقی باشد میان قرآن و غیر قرآن چه که تعوذ از قرآن نیست و تعوذ از غیر قرآن ثابت است
بگانه محل آن قبل از شروع قرات است اجماعاً و بر تعوذ وقت و وصل تعوذ با بسمله هر دو جائز است با بسمله
هم وقت و وصلش با اول سوره هر دو جائز است لیکن وصل بسمله با فاتحه و انعام و کوفت **أَمِيْنَا** و **سَمَا**
و **فَاظِرِّهِمْ** و **قَمَرٌ** و **حَرَمٌ** و **خَاتَمَةٌ** قراعه بهتر است اگر چه وقت هم بلا خدشه جائز است و تعوذ قبل قرا
مستحبست و بعضی بطرف و جوب فته اند که قاری قرات را قطع ساخت پس اگر در آن فته کلام متعلق
قرآن مانند پرسیدن سله قرآن یا تعوذ لفظ قرآن و غیره پس عاده تعوذ ضرور نیست اگر کلام الصغیر
مشغول شد عاده تعوذ نکن و بسمله خواندن در اول فاتحه با اتفاق قرا ضرور میباشد خواه ابتدا
بفاتحه کند یا بعد ختم قرآن با خرائش و وصل فاتحه کند به حال تسمیه یا بگفت و چندین در میان هر دو
تسمیه گوید و حای سوره برات که در ابتدای آن تسمیه گوید زیرا که تسمیه برای آنست در برات آیت
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ **مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** **وَمَا كُنَّا بِأَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ** **كَافَّةً** و غیر اینها که ادوات

توجه است

بر عدم امان گفتاری کند نازل شده پس آیت امان بر سر این دوره مناسب نیست و اگر شروع قرات از کسی
 سوره کند بسمله باید گفت سوای سر بابت که بر آن بسمله گوید و اگر شروع قرات از اجزا و احزاب اعشار کند
 در سوره بکرت باشد یا غیر آن پس قاری در سیمه گفتن و گفتن اختیار دارد و اما توجیه ترک بنا بر دو وجه گفتن
 تسیمیه آنکه تسیمیه برای ابتداست و اینجا ابتدا یافته شد و وجه ترک تسیمیه آنکه موضع تسیمیه اول است
 نه در میان سوره و تسیمیه بین السورتین مذهب امام عاصم و ابن کثیر و کسانی و قالون است و دیگر قرا میان
 در سوره تسیمیه گویند بخانه تا ازین امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقت بر آخر سوره ماضیه میکنند از این
 و ابو عمرو و ورش وصل بهم منقولست و سکت بهم منقولست لیکن بر سر سوره تمیمه و طغفین جمله همزه بالا اتفاق
 تسیمیه یا گفت و برای امام حمزه برین سوره را جبه سکت باید کرد بعد آنکه اگر بدون وقت بر آخر سوره گذشت جمله را
 وصل از پس بر بسمله وقف کردن جائز نیست و الا وقت بر آخر سوره ماضیه و بر بسمله هر دو جائز است چنانچه
 وصل هر دو جائز است و وقت بر آخر سوره و وصل بسمله با اول سوره آتیه هم جائز است غرض که یک صورت
 ممنوعست سه صورت جائز است باید دانست که بسمله نزد امام ابی حنیفه بعض اصحاب ابی حنیفه از قرائت
 و نزد جمهور علما از قرائت لیکن نیز دو فاشه است نه جز و کسی سوره دیگر اما آیت مستقل از قرائت است که با
 تیر که نازل شده و همین است مذهب جمهور اصحاب امام ابی حنیفه کوفی انداد نماز است بخوانند و قول اصم
 و معمول شافعی است که هم آیت است از فاشه و هم آیت است از هر سوره انداد نماز تسیمیه میکنند اما قاری گوید
 بسمله را جز و هر سوره قرار داده اند عجیب لطیفه است که قاری کوفه بسمله را جز و هر سوره گویند و فتهای کوفه
 نه جز و فاشه گویند نه جز و هر سوره و همه اقوال حق انداز قبیل اختلاف قرات هستند اما بسمله
 که در شرح سوره نمل واقعست بالاتفاق جز و آیتست **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالْقَوْلِ**

باب پنجم در مخرج وصفات حروف و مشتمل بر دو فصل

فصل اول در مخرج حروف بلکه حرف جمعی است نه هستند و لا فار ج است که مگر است از لام و الف با همزه
 و الف داخل شمار هستند اگر چه عوام همزه را الف میگویند لیکن الف از همزه جداست که الف همیشه بکسر
 باشد بی شغلته زبان مانند ما و لا و همزه گاهی ساکن باشد بضم فطر زبان مانند یا آخر و گاهی متحرک
 میباشد **اللّٰهُ وَاللّٰهُ** و **لَوْ الْعِلْمُ** و در تعداد مخرج اینها علمای قرات غریبه را اختلاف است و تفصیلش
 در کتاب دیرم تو مستخرج جمیع مخرج است و مخرج اسم ظرف است مراد از آن جای مخرج و پیدایش حرف است او
 قائل حرف صورت میباشد و صوت هوای متوج را گویند که تصادم و در چشم تکلیف و متوج شده باشد
 و حرف صوتی باشد که مستمدا باشد بر مخرج محقق یا مقدر از دهن انسان و حرکت حرف عرضست که در حرف

فصل پنجم در مخرج حروف
 در بیان دو فصل
 اختلاف قرات
 تسیمیه برای ابتداست
 تسیمیه گویند بخانه تا ازین امام حمزه هر دو سوره را وصل بلا وقت بر آخر سوره ماضیه میکنند از این
 تسیمیه یا گفت و برای امام حمزه برین سوره را جبه سکت باید کرد بعد آنکه اگر بدون وقت بر آخر سوره گذشت جمله را
 تسیمیه یا گفت و برای امام حمزه برین سوره را جبه سکت باید کرد بعد آنکه اگر بدون وقت بر آخر سوره گذشت جمله را
 تسیمیه یا گفت و برای امام حمزه برین سوره را جبه سکت باید کرد بعد آنکه اگر بدون وقت بر آخر سوره گذشت جمله را

تغلیق هر دو لب می براید و و ماع لکبک بخرسرت که از آن من میسبکین مخفی بر لبین عتک و اکلمه لکبک کین مخفین
 بر دایت سوسی چو که مخرج فون بیوم ساکنین مخفین منتقل میشود از مخرج اصلی خود بسوی دماغ بقول
 صحیح که در حالت اخفاد درین حروف زبان را داخل نیست و در قوی زبان را در حالت اخفایم
 داخل هست و اگر سیم و نون منظره و مخسره که باشند پس از مخرج زبان می برآیند و اندام عالم بالصلوب
فصل پنجم در صفات حروف بدانکه بعضی از صفات حروف ضمدی بهم میباشند پس چون
 بیان کرده شود و صد آن بهم معلوم شود و از مقایله با بیان آید بدانکه بعضی از صفات حروف صفات
 ضعف هستند مثل سس رخاوت بعضی آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس مموه
 و ه حرف کششک خاصه هستند و مموه برای آن میگویند که همسر آن از نفی و ضعیف گویند چون
 حرف سبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود و پس ضعفت خفا
 و آواز اینها پدید آید و لهذا مموه نام کرده شد لیکن جریان نفس در کاف تا خوب معلوم نمی شود
 که ضعف صوت هست لهذا بعضی علماء در مموه بودن اینها خلالت کرده اند و نوده حروف باقی
 مموه نام دارند که سبب قوت اعتماد بر مخارج اینها و تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدید مثل
 حروف اجد قوت بکند هستند و شدید برای آن گویند که سبب شدت قوتی که از صدوت تلفظ
 اینها جاری نباشد و صد اینها حروف زحوت هستند که در آنها صوت جاری ماند و پنج حروف
 لن عمرا مین شدید و زحوت هستند و بعضی داو و ا را هم درین بین شمرده اند که اینها نامند
 شدید شدت دارند مانند زحوت نرمی دارند بلکه پس بین هستند و حروف مدامت او می بگفت
 آن حروف مد میگویند که مد و زینها میشود و در غیر اینها نمی شود و صد این قسمیه هستند و حروف
 مستغله هفت است خاص طظغ ق و استغلا معنی طلب بلند است چون که در تلفظ آنها
 زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود و لذا اینها را استغلیه میگویند و اعلا ای ایشان در مستغلا طامت
 و صد ایشان مستغلا است و آنها حروف باقیمه هستند و طاء و ظا و صا و ضا و حروف مطبقه هستند و با
 حروف منفطره ماند و مطبقه بجهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکلام محاذی خود منطبق می شود
 و درین حروف صد هفت استغلا کالمستغلا و اطباق بجز صفات حروف قویه است استغلا
 ایشان طامت حروف معضیه است از منس و صغیر لغت آوازی بر میگویند که جانوران درین عالم
 را بآن آواز دهند چون در تلفظ اینها آوازی مانند آن آواز شنیده شود و لهذا بآن صفت موم شدت
 نقشش حکیمت و آن شیر است چون نقشش معنی اقتنار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود در تمام

فصل پنجم در صفات حروف
 بدانکه بعضی از صفات حروف ضمدی بهم میباشند پس چون
 بیان کرده شود و صد آن بهم معلوم شود و از مقایله با بیان آید بدانکه بعضی از صفات حروف صفات
 ضعف هستند مثل سس رخاوت بعضی آن صفات قوت هستند مثل جهورت شدت پس مموه
 و ه حرف کششک خاصه هستند و مموه برای آن میگویند که همسر آن از نفی و ضعیف گویند چون
 حرف سبب ضعف اعتماد بر مخارج اینها وقت تلفظ اینها نفس جاری ماند و بند نشود و پس ضعفت خفا
 و آواز اینها پدید آید و لهذا مموه نام کرده شد لیکن جریان نفس در کاف تا خوب معلوم نمی شود
 که ضعف صوت هست لهذا بعضی علماء در مموه بودن اینها خلالت کرده اند و نوده حروف باقی
 مموه نام دارند که سبب قوت اعتماد بر مخارج اینها و تلفظ اینها آواز بلند باشد و حروف شدید مثل
 حروف اجد قوت بکند هستند و شدید برای آن گویند که سبب شدت قوتی که از صدوت تلفظ
 اینها جاری نباشد و صد اینها حروف زحوت هستند که در آنها صوت جاری ماند و پنج حروف
 لن عمرا مین شدید و زحوت هستند و بعضی داو و ا را هم درین بین شمرده اند که اینها نامند
 شدید شدت دارند مانند زحوت نرمی دارند بلکه پس بین هستند و حروف مدامت او می بگفت
 آن حروف مد میگویند که مد و زینها میشود و در غیر اینها نمی شود و صد این قسمیه هستند و حروف
 مستغله هفت است خاص طظغ ق و استغلا معنی طلب بلند است چون که در تلفظ آنها
 زبان بسوی کام بالا مرتفع میشود و لذا اینها را استغلیه میگویند و اعلا ای ایشان در مستغلا طامت
 و صد ایشان مستغلا است و آنها حروف باقیمه هستند و طاء و ظا و صا و ضا و حروف مطبقه هستند و با
 حروف منفطره ماند و مطبقه بجهت آن میگویند که بوقت تلفظ اینها زبان بکلام محاذی خود منطبق می شود
 و درین حروف صد هفت استغلا کالمستغلا و اطباق بجز صفات حروف قویه است استغلا
 ایشان طامت حروف معضیه است از منس و صغیر لغت آوازی بر میگویند که جانوران درین عالم
 را بآن آواز دهند چون در تلفظ اینها آوازی مانند آن آواز شنیده شود و لهذا بآن صفت موم شدت
 نقشش حکیمت و آن شیر است چون نقشش معنی اقتنار و توسع است و این حرف هم بوقت تلفظ خود در تمام

در این مختصر شده می آید لهذا این صفت موصوف شده و بعضی فاعل و بعضی را و بعضی را و صواب است
و یا و تا و سیم بهم نقشی گفته اند و حرفه دو حرف هستند زیرا و حرفه برای این میگویند که بوقت تلفظ
اینها زبان از خروج اینها حرف میشود و بسوی مخرج نیز اینها میسرود حرف غنه دو هستند چون می
بجویند که تلفظ اینها غنه را که آواز در آنست و فعل است لهذا آن صفت موصوف شده باقی حال غنه
انشاء الله تعالی در آنچه میگفته شود و حرف کمر راست فقط چونکه در تلفظ آن شبیه تکرار و تشدید می شود
لذا این صفت موصوف شده و تکرار صفت آنی اوست تکرار آن بحال تلفظ اوست نه آنکه دوباره گفتن
است بعد تلفظ آن لهذا در تلفظ آن از اظهار تکرار احتراز واجبست اظهار تکرار در این حرف در قرأت بسیار
مستحبست و صوابست و بوقت تشدید بسیار احتیاط کند که تکرار ظاهر نشود و حرف مستطیل چیست آن صواب
مستطیل است و مستطیل برای آن میگویند که بوقت تلفظ آن زبان راست دراز کشیده شده از اول طاقه
که محاذی پنج زبانت بطرف حلق تا آخر حاذی که مخرج است تمام حاذی باضراسهای برابر بخرواز
نواجذ و طول اص و نواحک متصل میشود و چون مخرجش چنان استطیل شد لهذا این صفت موصوف شده
و همین جهت استطاله مخرج بعضی علمائین را هم مستطیل گفته اند و همین استطاله مخرج موجب نجات
و غلظت صوت نماد و دشین میشود و این نجات عظم از تقویله نیست که از سماع تعلق دارد و از متقول کم
نیست اما در دشین و مقدار و کیفیت خود در زمانه تطویل از دیگر حروف می آید چنانچه جهال زمانه
تفسیه اند و ضناد دشین اگر چیزی نامی هستند لیکن از دست که تلفظ اینها کم از مقدار الف باشد الف
از مقدار دشینست که فحیه که بسیار بسیار مختصرست در تلفظ چون آن را و چند ساله یعنی در هر صد گفته
در آن گفته شد آزا و چند ساله و بسیار بسیار احتیاط کنند تا زیاده از فحیه اضافه نشود پس این صفت در
الف شده و لا بد ضناد دشین از الف مختصر خواهند بود نه آنکه صفت استطاله از حرف در کتب دیده و از
مردوشنیده در تلفظ این حروف بدعت نواحک کنند و بقدر چهار پنج الف برین حروف تفتت سازند
و این پنج اوای صفت استطاله نام نهنن نمود با سمرین جهانه ایگمال تحقیق زیاده برای حرف ضناد و در آنچه
می آید انشاء الله تعالی و حرف هوائی کیست و آن نیست چرا که از هوائی حلقی پیدا میشود و بعضی علما
الف را و اما و او ساکن باقیش منقسم و ایساکن باقیش کسور بر سه راهوائی گویند که الف از هوائی
حلقی و او از هوائی لب است از هوائی و همین بیرون می آیند و همین هر سه را حروف مدیه میگویند چرا که
مدیه بنا پیدا میشود و حرف ضغیه چهار هستند آنها و حروف المدی چرا که چون از حرف و از حرف کشیده
مضنی باشند خوب نام بر نهاده اند و برای آنها را ایشان در حروف کشش مد و در برای کلامی سه

معمول شد و حرف لیس و هیند و او و کساکن اقبل ایشان متوقع و حروف علت چهار هستند حروف
 و همزه چونکه اکثر لغتلیل و تغیر درینها واقع میشود و لهذا اینها را حروف علت گویند و علمای صرف همه را
 علت نگویند و حروف قلقله پنجست ق و طاب ج و ذ و یغنی علیهم جمیع قراوتش و آخرین اینها قانست و ربانی
 حروف اشتلافت و ققله و لغت حرکت دادن چیزی را گویند چونکه بوقت تلفظ اینها توهم و شبهه
 جنبش اینها پیدا باشد لهذا باین صفت موصوف شدند خاصه در حالت قف بر سحر و قف که زیاد است
 جنبش اینها رود و غرض که بسبب قوتی که این حروف دارند در تلفظ سکون ایشان سماع را توهم و شبهه
 جنبش ایشان رود و آنکه در حقیقت جنبش دارند چرا که جنبش حرف ساکن در صبح حروف در قف حرکات
 بسیار میجوست قلقله یا شد یا غیر آن پس آنچه میجویم این زمانه در وقت حروف قلقله چنان سخت تلفظ کنند
 که صاف جنبش بلکه حرکت و تشدید حرف موقوف علیه سموع شود این محض غلطت است تا باین فعل
 و اجبت بدانکه بعضی اصناف مذکوره قوی هستند مانند جهروش و اطباق و استعلاء و استعلاء و قلقله
 و غیره و قش و انحراف و تکریر که اینها صفات قوت هستند و پس رضات و استفال و انفعال صفات
 ضعف هستند پس هر حرفیکه در آن سه صفت قوت باشد آن قوی تر خواهد بود و از آن حرف که در آن
 دو صفت قوت باشد و هر حرفیکه در آن چهار صفت قوت باشد آن حرف قوی تر خواهد بود
 و همچنین صفات ضعف اقیاس باید کرد پس هر حرفی که در سه صفت ضعف از صاحب یکت ضعف
 زیاد و ضعیف خواهد بود و همچنین قیاس در تمام حروف باید کرد و حروف مذلقه شش حروف مذلقه نرم
 آن لب مذلقه برای آن میگویند که از کثرت زبان و لب کام پیدا میشوند و ذوق کثاره و جانبشی را
 گویند و باقی حروف را صفت میگویند برای آنکه صفت معینی نیست چونکه این حروف هر کله با معنی
 را از آنکه از حروف صفت مذکوره کتب شود منع میکنند لهذا صفت میگویند یعنی هر کله با معنی و خاص است که از
 حروف صفت مرکب باشد ضرورت که در آن حرفی از حروف مذلقه باشد و اگر کسی کلمه محض از حروف صفت
 ترکیب یافته آن کلمه بر زبان عرب ثقیل می باشد لهذا آن را نسبت بچکرده میدهند و حواشی این صفت
 و یک صفات حروف هم هستند آتویه و آتویه و آتویه و شجریه و آسلیه و دینوره و غیره که تفصیل اینها را
 گذاریم برای آنکه اینها مشهور و چندان معتبر نیستند و در صفت مذکوره تجویف ادا بهم دخل کم میدهند لفظ

باب سوم در بیان تجویف حروف

بدانکه مقصد اصلی ازین فن همین است و باقی دیگر ابواب و مسائل خود در منابع این باب هستند و بطریق
 و اجبت که درین باب بسیار تامل کند و نظرات است احرف سازد و از استاد معارف و اوقاف این باب بسیار

کند و الا در خواندن قرآن غلطی نخواهد شد و اجتناب غلطی تجوید و ترتیل قرآن واجبست هر که تجوید قرآن
نکند گنجه گارست چرا که کلام اسد تجوید و ترتیل از نزو و ضرای تعالی نازل شده و همان تجوید نیز بر
اسانده نجات برآید پس تجوید واجبست و هر که تجوید جرم شد پس باید که قرآن را حرف حرف جدا
و پیوسته را پیوسته و مظهر را مظهر و مخفی را مخفی و مدغم را مدغم و مقصور را مقصور و ممدوم را ممدوم و دادا سازد و
سجائی که در وقت نشسته است و وقت کند و بی محل وقت نکند که کلام از انتظام و بلاغت افتاده و سمع شود
و در ترتیل ترتیل الفاظ مختلف در حدیثش آرد شده که حاصل همه آن تجوید قرآن و حفظ و قنوت و آن
تجوید خواندن آن است بقواء و در امکان ارباب امکان اهل عشق و عشق که آن مجموعه است برای حفظ تجوید سلف
قواعد تجوید ضبط کرده اند و باب عبرت حروف و منقده ساخته تا قاری از اسانده نفع موافق آن قواعد اخذ
کرده و مشق را بران قواعد چسبان ساخته از امکان ممنوع محفوظ ماند و امکان ممنوع دو قسمست حالی صبی
مخزن حال خطای اسباب یا کلمه است یا که کردن از اصل کلمه یا زیاده کردن بر اصل کلمه که از آن ضلال
آید و سخن خطا و مخرج حسرت و بیوفات آن باشد و سخن با بحر قاری ما هر یک معلوم نکند بحکامات
که آن را بر سخن یافت کند پس سخن صبی مانند از هم جدا ساختن حروف قریب المخرج را و متحد المخرج را
و مابین اینها تمیز نکردن و با یکدیگر پیوندان و رازا کر کردن و اولامات لایق و نوات را لغتین ساختن
و بلند آوری سخن صبی اگر چه اختلاف معنی نشود اما قرات قرآن بی حسن شود پس قرآن بر عیلت این است
امور از ضرای تعالی و وسیله جناب حضرت رسالت آید علیه السلام و صحابه کرام و اسانده علیهم السلام
بما سیرده چنانچه علامه جزیری در نشر نوشته و لا شاک ان الامم کما هم متعبده ان بقوم محاکم
القرآن و اقامه حدود و اقامه متعبده ان بتصحیح الفاظ اقامه سر و نه علیه السلام ثمة السلف الا هم
ایضا القراءه المتصلة بالخصم لا النویبة الا فصیحة العربیة التي لا یجوز حملها علیها ولا العذر
عنها الی غیرها و الناس فی ذلک بائن محسن ما یجوز و موی ایشام و معز و ذفرین بر علی تصحیح
کلام الله تعالی بآلفظ الصحیح الذی فی الصحیح و یشکل الی اللفظ الفاسد العجمی اللفظ الصحیح یستفهم
بنفسه و استبدل و ابرایه و وحده و الا علی علیه ما الذین من حفظه و استبدلوا امره الذی مع
الی عالمه و قد یصح علی لفظ صحفانه و مظهره و لا شاک و انتم بلا ربک غاشی الامم یقه قنوت ال
رسول الله صلی الله علیه و سلم الذین التصحیح لله و لکنابه و رسوله و کلامه و اسانده المسلمین
و عاقتضام امن کان لا یطأ علیه لسانه و لا یجوز من یضربه الی الامه و ابیانها فان
لا یجوز نفسا الا و سبها و لکنها البحر من لغتها من العلم علی ان لا یجوز و لا یجوز قاری

خلفت امی و ده و نون لا یحسن القراءة و اختلفوا فی صلوة من یبدل حروفا بغيره سواء تجلس او تقا یا
واحد القوالین عدم الصحیح که ترا آنگه با لعین او الدین با لثاء او المضموی با الجاء او الطاء یا اللام
عدا العلماء القراءة بغير تجوید محضاً و عدوا القاری بها کما قالوا فی شرحه **جواز نیست** رین که
تحقیق چنانکه است محمدیة بتعبه و ماورا ند بتدیر معانی قرآن و تعییل با و امر قرآن چنانکه تعبیر نمودند
بیتجیم الفاظ قرآن و درستی حروف آن بر آن صفت که گفته و آموخته شده از ائمه قرات سنده
متصل آن حضرت نبوی عوفی که انصح العرب بوذ علیة الصلوة و اسلام آن صفت و طریقه که معنی لغت
آن جائز نیست و نه تجاوز از آن طریقه و صفت بسوی دیگر طرق و مردم و رادای این صفت
و طریقه قرات و اثر آن در میان خوبان و نیکان آن و ثواب یا رب بذوان آن گنهار یا معذور
پس آن که قادر باشد بر صحیح خواندن قرآن بالفاظ صحیح عربی فصیح باز عدول تجاوز کند بسوی الفظ یا
عجمی یا بی نظیری از بون خود را غنی دادند از تعلم تجوید و اصل را کند بر فهم و اشتقاق خود و اعتماد کند بر آنچه
بر حفظ و خواندن آن خود کرده و از راه تکبیر رجوع بسوی مائت قرات نکند و از ویانمونه و تا او آن
متکبر اللفظ صحیح قرآن میاموزد پس آن شخص تصور و راست بلا شاک کند کارت بلا یث و غنا باز است
بلا شاد پس پیشگاه فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم که دین همین نیز خواهی است برای خدا و کتاب
او در رسول و در برای ائمه سلیمین و عوام و منان را الیکن سیکند زبان او در قلوب نباشد و هم استادان
میر نباشد پس بیشک خدا تکلیف نمیدهد نفس را که بقدر طاق و بهین سبب اجاع کرد آن علمای
که معلوم ما هستند بریکه جائز نیست نماز قاری خلفت امی و امی آن باشد که قرات قرآن یک
تجوید نداند و اختلفت در میان علما در نماز سیکم بدل سازد حرف البیّن حروف همچنین باشد
یا قریب المخرج باشد صحیح ترین قولین عدم جواز است مانند سیکم بخواند که صدراعین بجای حا
و الدین ایتا و مضمون را بجای شین و لفظا بجای هینا و همین سبب شمرده اند علمای قرات بلا تجوید
را حسن و قاری بلا تجوید را حجاجان فقط پس از تفسیر این جزیری تمام شبهات اهل ناز و تجوید و حرفت و
طبقات شدند و هم معلوم شد که سند قرآن و علم قرآن هم کردن این علم شد که از ما شنیدیم که
این فقیر هم که سند از سندی مسلمات خود درج این ساله سازد پس میگویم که خواندم قرآن
مجید و قرآن حمید را ز اول تا آخر بروایت حفص بن محمد بن جعفر و سببه و هم از
ایشان بقرات سبعه که راه تنویره جسته شنیدم و والدین خواندند بر قاری صالح الدین پانی بجای
و ایشان بر قاری عبید الله در حوم و سند ایشان مشهور است و هم خواندم و شنیدم قرآن بر استاد

و مرشدی حضرت مولانا محمد اسحاق قدس سره و سند ایشان بهم شهبوست اختصارا ترک شد غیر شنبو
 و خواندم قرآن بقرارت سبعة مکرره تواتره بقاعده جمع الجمع مع کتب قرارت برستادی اولوس
 امام الدین امر و هو بی قدس سره و ایشان بر مولوی محمد کرم الله و ایشان بر حاجی عبدالمجید صوبه
 و نیز خواندم و شنو ذم و الدمن مولوی محمد پانی بی بقرارت سبعة مکرره تواتره بقاعده جمع الجمع
 بر حاجی عبدالمجید مذکور و ایشان بر حافظ غلام مصطفی و ایشان بر محمد کجائی و او بر حافظ عبدالمعز
 و مولوی و او بر شیخ عبدالکالی متوفی و او بر شیخ یقربی و او بر شیخ عبدالرحمن بی بی و او بر والد خود
 شیخ سجاد دینی و او بر شیخ ابلی نصر طبلادی و او بر شیخ الاسلام زکریا و او بر برهان قلیلی و او بر محمد
 بن جردی صاحب شجره و او بر ابو العباس احمد و او بر والد خود شیخ ابی عبدالکرم حسین و او بر امام قجی انصاری
 و او بر ابی العباس احمد و او بر امام ابی الحسن علی و او بر ابی داد و سلیمان و او با امام ابی عمرو دانی رحمه
 و گفته دانی که خواندم قرآن بر روایت حضرت ابی الحسن او بر علی ناشمی و او بر شامانی و او بر عبید
 و او بر حضرت و او بر عاصم و او بر ابو عبد الرحمن زرا بن حبیبش خواند و او عبد الرحمن عثمان و علی
 و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابن مسعود و اخذ کرده در راز عبد الله بن مسعود و عثمان اخذ کرده
 و این همه صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اخذ کردند و سواى این سند دیگر نیست با هم بودند
 اختصارا حذف شدند پس حسب سنده و کتب آنچه عبادت حروف با این تعبیر رسیده نوشته میشود و بر قاری
 را بیاید که میان تش و تن و صین و میان ذ و تز و ضح و ظ و میان ت و دو و ط و میان ح و ه
 و میان ق و ق و ح فرق کنند تا در مخارج اینها غلط نشود و هر یک ممتاز از دیگر مسموح شود و هر جا
 که نشاید جمع شوند خواه در یک کلمه خواه در دو کلمه مانند وجهه و طبع علی باید که چنان تلفظ کند که او نماند
 نشود و بانی از نشاید بیا قاطع هم نشود و هر جا که میان دو حرفت قرب فخرج باشد مثل عمد و نظیر حیر
 جدا جدا تلفظ کند که ذات و صفت کسی از هر دو زایل نشود و همزه را باید که نیکان کند تا به تحقیق
 نیز متمسک او نشود و دو وقت تلفظ آن قاری را جنبش نماند خود محسوس شود و نه دیگر کس را و هر جا که دو هزه
 جمع آیند مانند عا ج ذ ک ح تم و یا لک شؤ عا ک ا باید که هر دو را تحقیق کامل دانماید که مستضعف
 او نشود تا خلط قرارت قرا با هم نشود و در ابتدای کلمه هزه را بیشتر بر طیف و آنقدر آسان سازد در مانند
 الحکم الذین خصصنا و عقیده بعد آن الف تاید بسیار لطیف آسان سازد و اگر بعد آن حرفت خلط با هم
 آید بسیار محافظت کند که پر نشود مثل الله و اللحم و الطلاق و اصطفی و اصلح و اگر برابر آن همچین
 آن واقع شود باید که بسیار محافظت در تسهولت ترفیق او باشد و شواهد آنرا و نحو ذ و اعطی و اعطی

در بیان تجرید حروف
 سه

و نکته که نفس فرق از صفت استظهار حاصل میشود و همین صفت طلب از بن الحرفی که سبب کسری است و اعتبار
ذاتی بخروج و تیز صفتی با بصفت استظهار از این عبارت منقوله یعنی استظهار همگن است که تلفظ شد چون اول صفت
از مقوله که گفت بود بیان تحریر بر آنست که بعد از صاحب جمله برای فهمیدن آن بطور سوال جواب بطول عبارات
آن کیفیت را تعلیم نمود و فهم خواهد نمود و از این عبارت این هم معلوم شد که استظهارات ضاده که از مقدرات
هم معلوم شد که در این استظهارات شین و دیگر حروف تفتشی هم شریک اند و مقدار آن ضعف است که فحش الای
استی نیست اما قریب است پس بعضی تلفظ ضاده و شین را بد که از مقدار الف باینست یعنی استظهارات توستند
و نظر آن فرستند آنکه در تلفظ ضاده و عرصه مقدار چهار پنج افت کنند و از مقدار در بر آن توقف کنند
چنانچه بر شین که عند التعمین هم مستطیلت توقف زیاد و از قریب زمانی کنی کند چنانچه بر عباد و قوت
زیاده و خطاست استرازانان و جمیست از پنج جمال بی استرا و با استعانت تلفظ همی عبارات کتب صداد
مخضره استخراج کرده اند و در تلفظ آن بقدر چهار پنج الف مانند آسیا زبان اور و مان سیرا و اندامین است
تطلسست و این تحریر ایفای آن عده است که در مجلسی کرده بودم اگر صحیح و قبول او و تعالی است مبدوا
ثواب از خدا تعالی و بشیر قول از نصفان دارم و اگر نظاره امید عفو از خدا تعالی و صلح از اربابین من
دارم و اما اگر کسی نفس که متاثره باشد با شقی عیس میان ضاده است با سبب تلفظ مخضره بر ایشان تحریر
حاصلست و بسبب حرکت اکثر صفات تنبیه صفتی هم حاصل شد پس هر کسی که نفسی تشابه پیدا بین ضاده و وظا
کرده پس ملوا از آن نفسی تشابه و است و هر کسی که فیما بین اینها تشابه گفته پس ملوش تشابه صفات است
نه ذواتی پس ضاده و از ظام تیز و جدا و ابا بد کرد و اگر از یکدیگر تیز تر باشد و هم نمی شود پس یا ضلطی قاریست
یا کثافت سامعه سماعت که بسبب عدم اعتیاد اول بصوت ضاده و میان بصوت ضاده و وظا تیز
نمیکنند و اسم ضاده و ارضا و با گرفت تظا که درین اسم هزار با عوام و تلفظی افتاده خوانند ظا شروع
کردند غرض که هر کس قصد تلفظ ضاده کند و اگر نداند بیاموزد و الا سحر و رنجها اهد بود و از ترک تقسم
نگهنگار خواهد شد و بعد اعلم بالصواب ط را که قوی تر و صفت و تقسیم خوب است فم از آنکه تا ماشا یا نشود
خاصه و قتیله بیار همین و تا افتد مانند بکسط یا تابیش یا پس وی آید مانند آنکه خطب معنی و احاطت
و در تلفظ قوط و بکسط هم و بکسط و احتطت چنان تلفظ کند که با وجود او غام رعایت صفت
استظهار مطابق طابع رعایت استغفار و همین تا کرده شود خط احتیاط کند ضاده و یا تا ازاو آن نشود
خاصه و قتیله پیش از آنکه آید مانند آنکه خطب و احتطت را با یکدیگر خاصه و قتیله پیش از آنکه آید مانند آنکه خطب
و اگر پیش از این عمل احتیاط کند که او غام نشود و مانند کاصح عذرت مستح و در شد و زیاده احتیاط کند که

این صفت استظهار
تونی استظهار است
باید که تلفظ ضاده را
در وقت تفتش
استظهارات شین
و دیگر حروف تفتشی
هم شریک اند
و مقدار آن
ضعف است
فحش الای
استی نیست
اما قریب است
پس بعضی
تلفظ ضاده
و شین را
بد که از
مقدار الف
باینست
یعنی
استظهارات
توستند
و نظر آن
فرستند
آنکه در
تلفظ ضاده
و عرصه
مقدار
چهار پنج
افت کنند
و از مقدار
در بر آن
توقف
کنند
چنانچه
بر شین
که عند
التعمین
هم
مستطیلت
توقف
زیاده
و از قریب
زمانی
کنی
کند
چنانچه
بر
عباد
و قوت
زیاده
و خطاست
استرازانان
و جمیست
از پنج
جمال
بی
استرا
و با
استعانت
تلفظ
همی
عبارات
کتب
صداد
مخضره
استخراج
کرده
اند
و در
تلفظ
آن
بقدر
چهار
پنج
الف
مانند
آسیا
زبان
اور
و مان
سیرا
و اندامین
است
تطلسست
و این
تحریر
ایفای
آن
عده
است
که
در
مجلسی
کرده
بودم
اگر
صحیح
و قبول
او
و تعالی
است
مبدوا
ثواب
از
خدا
تعالی
و بشیر
قول
از
نصفان
دارم
و اگر
نظاره
امید
عفو
از
خدا
تعالی
و صلح
از
اربابین
من
دارم
و اما
اگر
کسی
نفس
که
متاثره
باشد
با
شقی
عیس
میان
ضاده
است
با
سبب
تلفظ
مخضره
بر
ایشان
تحریر
حاصلست
و بسبب
حرکت
اکثر
صفات
تنبیه
صفتی
هم
حاصل
شد
پس
هر
کسی
که
نفسی
تشابه
پیدا
بین
ضاده
و
وظا
کرده
پس
ملوا
از
آن
نفسی
تشابه
و است
و هر
کسی
که
فیما
بین
اینها
تشابه
گفته
پس
ملوش
تشابه
صفات
است
نه
ذواتی
پس
ضاده
و از
ظا
تیز
و جدا
و ابا
بد
کرد
و اگر
از
یکدیگر
تیز
تر
باشد
و هم
نمی
شود
پس
یا
ضلطی
قاریست
یا
کثافت
سامعه
سماعت
که
بسبب
عدم
اعتیاد
اول
بصوت
ضاده
و میان
بصوت
ضاده
و وظا
تیز
نمیکنند
و اسم
ضاده
و ارضا
و با
گرفت
تظا
که
درین
اسم
هزار
با
عوام
و تلفظی
افتاده
خوانند
ظا
شروع
کردند
غرض
که
هر
کس
قصد
تلفظ
ضاده
کند
و اگر
نداند
بیاموزد
و الا
سحر
و رنجها
اهد
بود
و از
ترک
تقسیم
نگهنگار
خواهد
شد
و بعد
اعلم
بالصواب
ط
را
که
قوی
تر
و صفت
و تقسیم
خوب
است
فم
از
آنکه
تا
مشا
یا
نشود
خاصه
و قتیله
بیار
همین
و تا
افتد
مانند
بکسط
یا
تابیش
یا
پس
وی
آید
مانند
آنکه
خطب
معنی
و احاطت
و در
تلفظ
قوط
و بکسط
هم
و بکسط
و احتطت
چنان
تلفظ
کند
که
با
وجود
او
غام
رعایت
صفت
استظهار
مطابق
طابع
رعایت
استغفار
و همین
تا
کرده
شود
خط
احتیاط
کند
ضاده
و یا
تا
از
او
آن
نشود
خاصه
و قتیله
پیش
از
آنکه
آید
مانند
آنکه
خطب
و احتطت
را
با
یکدیگر
خاصه
و قتیله
پیش
از
آنکه
آید
مانند
آنکه
خطب
و اگر
پیش
از
این
عمل
احتیاط
کند
که
او
غام
نشود
و مانند
کاصح
عذرت
مستح
و در
شد
و زیاده
احتیاط
کند
که

ط

ظ

ع

غ
ق
ک
ل
م
ن
لا

مخفف هم گرد و مانند ذوق همدا نشود رخ را نیز و هر حرف رعایت کند تا مخلوط بجا و قاف نشود و مثل
يَغْنَمُ وَاسْتَفْعَفَ وَغَدَا الْعَصْفَاءُ وَلَا تَرْمِمْ قُلُوبَنَا وَهَيْفَاتُ الرَّاحِبِ ظَاهِرٌ كَمَا نَفَاغِي عَجِي نَشُودُ
خاصه و قتيكه قبل از هم یا و او آید مانند تَلَقَّفَتْ مَا صَنَعُوا وَلَا تَحْفَظْ وَلَا تَحْفَظْ وَبِجَمِينِ نَزْوِهَا انْظَارُ كَنْد
نزد اکثر قراق را چنان ادا کند كه صفت استعلا از و زائل نشود و غنیم آمیز و مشابه كاف نشود و خصه صما
و قتيكه قبل از كاف آید مانند حَلَفْتُكُمْ وَحَلَقْتُكُمْ كُلِّ شَيْءٍ وَكَرْتَانِ سَاكِنِ شَيْلِ كَانِ آید مانند كَلَّمَكَ حَلَقْتُكُمْ
باتفاق او غامد باید کرد و اما در ابقای صفت استعلا خلافت عدم ابقا اولی است و صفت طلقه درین
حرف از همه حروف بیشتر رعایت آن در وقت باید کرد چنانچه در حرف با گفته شد كه را احتیاطا
گند تا كاف فارسی كه از كاف صما گویند نگر و خصه صما و قتيكه مگر باشد مانند نَشْرُوكُمْ وَابْلِ مَمْسُوسِ آید
مانند شَشْرُوكُمْ و بسیار احتیاطا ادا كند كه صوت و از جاری نشود چنانچه لغت بعضی بجهت ل را يك علی كند
سابق و نازك ادا شود و قتيكه تجوید حرف استعلا افتد مانند كَلَّمَكَ وَصَلْتُ وَاصْلَاةُ
وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ وَاصْلَاةُ
آنچه عیانی میزند كه بعضی اظهاریان در آن قتلعه پیدای كند بلكه در تمام حرکت نیز محسوس شود و این هرگز
جائز نیست مانند جَعَلْنَاكَ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَكَرَّمْنَا أَسْمَاءَهُمْ فِي الْبُحْرَيْنِ لِمَا نَزَلْنَا فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ الْعَزِيزِ وَجَمِينِ
لام تعریف مذموم نشود در چهارده حروف و آنها اینست تا ثا د ذ ر ذس ش ص ض ط ظ ل ن
و اخج و ن چهارده گانه از حروف شمسی گویند و در حروف باقی مذموم نشود و در اچنان ادا كند كه مذموم نشود
خاصه و قتيكه مجاور حرف غم آید مانند مَحْضَةٌ وَحَمْضٌ وَمَا اللَّهُ وَابْنِ حَرْفِ صَاحِبِ غَنَةِ اسْت
و قتيكه مذموم باشد یا مضمی پس غنه آن خوب ظاهر كند و اگر بعد از آن از تخم آن بسیار بسیار است
كن چنانچه اسما هم این هم را بر ادا كند این غلط است مانند مَالِكٌ وَمَا أَزْكَلٌ وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آو غامد و انظار و اخفا اما او غامد و قتيست كه بعد از هم آید مانند نَحْمُسُ وَنَحْمَلُكُمْ وَهَمَّ دَوْمِ اخْفَا زِدْ
با مانند لَعْنَتُكُمْ بِاللَّهِ وَرَجَعْنَاهُمْ فِيكُمْ فِي آلِهِمْ وَرَجَعْنَاهُمْ فِيكُمْ فِي آلِهِمْ وَرَجَعْنَاهُمْ فِيكُمْ فِي آلِهِمْ
بافیه صوا و قتيكه نیز آن لو و فایه خوب اظهار كند كه هر يك با او را بین تو هم كند كه هم خوانده اما در تلفظ آنها و كوی
كال باشد كه اصداء او بر غنه صاعقه نباشد كه بوی غنه لازمه نباشد مانند فَرِحْنَا وَبِحَمْدِكَ يَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ
و در انظار هم در هر صحت جاند اما اخفا را راجع گفته اند از رعایت نند كه مذموم نشود و قتيكه مگر باقی بسیار بسیار
احتیاط كند كه مضمی ان نشود مانند الْعَاكِلِينَ وَبِحَمْدِكَ يَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ
گند كه مخفف نشود مانند اَكَلَاكَ فَرَّوْنَ النَّاسُ لَا رِعَايَةَ كُنْ كَمَا مَحْرَجٌ خَوْصٌ مَعَ صِفَاتِهَا دَاشَوْ وَجَلُّو

و لفظ لاتا متنا اذغام محض است بر نیت و جمع قرا در و در اینجا فاعل است که چه سبب است که قرا را هم اعتبار کرده اند

باب چهارم در بیان نون ساکن و متون

بدانکه نون ساکن و متون در لفظ است لیکن فرق در کتابت است نون که نون ساکن هم باشد و در لفظ و در کتابت
 در کتابت نباشد فقط در تلفظ میباشد چه متون هم نون ساکن است که در خواندن فوخته یا دو ضمه یا دو کسره
 پیدا میشود و چون هر دو یکی شدند یعنی احکام خود با هم برابر شدند پس بعد نون ساکن و متون را بدینجا از حروف
 بست بست بشکایت خواهد آمد چرا که الف خارج است از شمار برای آنکه اگر الف بعد نون ساکن و متون آید اجتماع ساکنین
 علی غیر حده لازم آید و آن جائز نیست و همزه در شمار است لاکه که کرکین لام و الفست آن هم در شمار نیست
 بلکه لاش حکم لام و الفش حکم الف را در پس نسبت حروف بست بست بشکایت نون ساکن و متون چهار حال دارد
 او غام و اظهار و اخفا و قلب اما او غام پسین و حروف بیرون است یعنی اگر یکی از این حرف شش گانه
 بعد نون ساکن و متون آید آن نون ساکن و متون را در حرف بعد خود او غام کند و آن بر دو قسم است او غام
 کامل یا غنه و او غام ناقص یا غنه اما او غام بلاغنه دل و سر میشود و مانند عقق و تجمیع و چون در کتابت
 حروف کسره و همزه و کسره و او غام بلاغنه در حروف بیرون میشود و غنه آوازی را گویند که از دماغ بیرون آید
 مانند من قتلته عذابتک عظیم من عوفی یومئذ یا حیه کلا من و کلا و کسره و کسره و کسره
 یقول و عظیم که یقول هم بدانکه این او غام و قیست که نون ساکن و متون که حروف بیرون اول
 کلمه دیگر باشند و اگر هر دو در یک کلمه باشند او غام منفع باشد مانند نیا و شوقان و حیفان و بیکان
 و در قرآن غیر این چهار کلمه وارد نشده و سبب ما او غام آنست که او غام برای تخفیف میکنند و در کلمات
 از او غام یاده نقل میشود و زیرا که دنیا افضل است از دنیا و دوم آنکه درین کلمات او غام موجب التباس
 میشود و التباس مانع او غام است بدانکه بعضی را کمی عاصم است نون ساکن را در کلمه و کلام و کلمه
 یس و القرآن انکم هم اظهار میکنند و با وجود و کلمه او غام نمند اما اظهار در حروف حلقست
 که علامت خ ع با یعنی اگر بعد نون ساکن و متون یکی ازین حروف صلی آید پس آن نون ساکن و متون
 را اظهار کنی جمع قرا خواهد در یک کلمه باشد خواه در دو کلمه و مراد از اظهار آنست که نون ساکن و متون
 از مخرج خود صاف بلاغنه و بلاغنه ای او شوند مانند نیا و ن و من امر و و ا هب الی ربک لا یلهو
 من هاجر احس هو اعصاب من علم و یذبح عظیم من تخشع و من سما فاعلام حکیم غ
 فسیب غصق من غیر کم و قلنا انک علیک من و الخیرة من کلان و ذرنا کل الین لیکن
 قلب در یک حرفت و آن بست یعنی اگر بعد نون ساکن و متون حرف با آید آن نون و متون هم برابر آید

عبارت تلفظ است سبب تلفظ آن آسان میشود و از مخفی شدن خوب است و در ساکن برای آن میکنند
 که تلفظ و وساکن هر چه است بر زبان عرب ثقیلت چون میکنند این به قائم مقام حرکت میشود یعنی
 تلفظ و وساکن را آسان سازد پس اگر بعد حرف مد همزه آید آن دو قسم است یکی آنکه همزه و حرف مد
 در یک کلمه آید آن مد و حسیبت آن را متصل و اصلی گویند مانند جاء و سقی و حجج دوم آنکه
 همزه و حرف مد در دو کلمه باشند و این به جازمت و این آنکه متصل گویند مانند ما آنزل و قالوا
 ان و فی و انا و اگر بعد حرف مد ساکن آید آن هم بر دو قسم است مد سکون اصلی و مد سکون عارضی مد سکون
 اصلی بر سه قسم است یکی آنکه ساکنی که بعد حرف مد آمده در اصل وضع کلمه و نقل است لیکن مد غم نیست
 و این مد در حرف هجا که در او اهل بعضی سورا واقع اند کشیده شود مانند الله و سبحان و حق
 و این مد را مد توح می نامند و مد مشبع و مد حرف هجا هم گویند و این مد هم لازم است ترکش جائز
 نیست بد آنکه در اول سوره آل عمران جمیع قرا اتفاق دارند بر اینکه لم را با الل می کنند یعنی می
 حرکت داده بلفظ الله وصل میکنند جهت اجتماع ساکنین و کشیدن میم سه جواز داشته اند
 طول و توسط و دوم آنکه ساکن اول حرف باشد و دوم مدغم باشد و این مد هم در حسیبت است
 كَاتِبَةٍ وَ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ اَلَّذِیْ جَعَلَنِيْ و این را با اصطلاح اهل صرف بتجمع ساکنین علی حده
 گویند و در تجوید مد سکون گذر نمی نامند سوم آنکه حرف مد بدل از همزه باشد و ساکن و مد غیر مدغم
 باشد مانند الا ان که در اصل و الا ان و الذی گویند که در اصل آنکه گویند بود و این مد هم لازم است
 و ناشی از منقلب و مد بدل می نامند برای آنکه همزه ثانیه بدل از حرف مد شده برای طلب
 خفت و همزه پس میکنند سبب اجتماع ساکنین و همزه را حذف کردن خواهیم تا استفهام بخیر پس
 نشود و این قسم مد در قرآن شش جا واقع شده و الذی که در سوره انعام دو و الا ان برکوه
 یونس و در لفظ الله یکی در سوره یونس و دوم در نقل و در قرارت ابو عمر و هفتم جاهم است برکوه
 یونس و السحر و سواى این هفت جا این مد در قرآن یافته نشده بد آنکه در مد بدل جمیع قرا
 وجه دیگر هم دارند و آن تهلیل همزه و دوم است و تهلیل در لغت بمعنی آسان کردن است و در اصطلاح
 قرا همزه را میان همزه و الف یا میان همزه و واو یا میان همزه و یا خوانندست پس اگر همزه
 حرکت فتح داشته باشد آن همزه را میان همزه و الف باید خواند چنانچه درین موضع مذکور همینست
 و اگر حرکت ضممه داشته باشد همزه را میان همزه و واو خوانند و اگر حرکت کسره داشته باشد همزه را
 میان همزه و یا خوانند پس در مد بدل اگر چه جمیع قرا تهلیل جائز میدارند اما در راهبره و انند بد آنکه

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵

هر جا که همزه جمع شود هر دو را نیک تلفظ کند. و تحقیق تمام او کند در تمام قرآن نیز و امام عاصم
 که یک جا در سوره فصلت و در کلام عاصم بر وایت مفصل تشبیه همزه دو م باید کرد درین جا
 تحقیق همزه دو م تلفظ است اما قسم دو م از مد سکون است که سکون و م عارضی باشد سبب وقت یعنی
 اجتماع ساکنین سبب قف می شود مانند عا که عین پس اگر وقت کنند اجتماع ساکنین شود میان
 یا و فون پس این مد را مد سکون و قفی نامند و درین قسم سه وجه جائز داشته اند یکی مد طول سه الف
 دو م مد توسط دو الفی و این هر دو وجه اولی هستند سوم مد قصر که یک الف است سومی مد طبعی که در حالت
 قصر مد و الفی خواهد شد و این اولی نداشتند و در دو الفی و سه الفی هم سومی مد طبعی مراد است
 این شش قسم مد است که مذکور شد همزه با و در حرف مد و لین بود و اما مد و در حرف لین آن هم هر دو وقت
 اول مد و قفی مانند کثیر و سقی در و درین مد دو وجه طول و توسط جائز است و قصر یا نیز جائز است
 اما معمول است و فرق نیست میان آنکه ساکن و م همزه باشد مانند شقی و سقی غایب همزه باشد
 چنانچه گذشت دو م مد غیر قفی و آن مخصوص است در لفظ عین که در کتب مخصوص محققین است پس تمام
 اقسام مد را اینجا شش شمرده و در حرف مد و لین و دو در حرف لین یک قسم مد و در حرف مد و لین
 مذکور است که همزه اول باشد و حرف مد بعد همزه باشد مانند را من و آید که درین مد طول توسط
 و قصر هر سه وجه زود و درش حصول و تقدیر است چونکه درین یار قرات امام عاصم بر وایت مفصل شمرت
 وارد اند اما مقصود ما بیان همان قواعد است که تعلق بقرات عاصم و وایت مفصل است که در آنجا بیان مذکور
 درش است که دریم بدانکه مقدار کشش مد بقرات عاصم اینست که متصل و مفصل برابر چهار الف باشد
 و استخوان و این مقدار وقت برش نیندیشند از قاری ثقه و یا بعد از کشان با این طوری که برای الف
 یک انگشت بخند و نه آنهمه بند ساز و پس برای چهار الفی چهار نوبت عقد کند و برای سه الفی سه نوبت
 عقد کند و لهذا یا این طور فهم معتدل قیاس کند که فتحه را در عقل خود خوب بسنجد که در چه قدر عود تلفظ
 شود باز آن را در وجه ساخته خوب بسنجد پس این یک الف شد پس چون این را مضاعف کنی و الفی شود
 و دو الفی را مضاعف کنی چهار الفی شود و اگر یک الفی را دو بار مضاعف کنی سه الفی شود پس همین
 میزان جمع مد است را بسنجد و بدانکه در جمیع اقسام مد برای عامه سه الفی هم جائز است که در مد و لین قفی که در اینجا
 دو الفی است این وایت شمرست و در مد شیخ چهار الف تا سه یک باشند و در مد سکون مد فی نیز مقابله الفی
 و در مد سکون قفی سه وجه جائز هستند طول سه الفی و توسط دو الفی و قصر یک الفی سومی مد طبعی که حرف مد
 همچنین است سکون قفی در حرف لین که سه وجه جائز اند و در حرف عین که در فون شرح مد طبعی سه الفی

۶
۷
۸

و توسط دو الفی گفته اند و بعضی طول چهار الفی و توسط سه الفی گفته اما اول محمول است بر آنکه اصطلاح مقدر کرده اند بر آنکه بر متصل مد مدغی مد سیاه نویسند و بر منفصل مد سرخ نویسند تا فرق باشد میان هر دو بلکه در شمار اقسام مد در اختلاف کرده اند و در وجه تسمیه هر قسم وجه جنبه دارند مانند آن بحث در نور و دریم باطلو را نام شامی چند قرار بر این بکنیم که عالی از بصیرت نخواهد بود و اول متصل است مانند یکا و زیرا که همزه و حرف مد بر و از اصل کلمات در هر منفصل مانند ما آنزل که حرف مد در کلمه همزه در کلید در گریست موم مد بدل الی شامی و آن مد بهشت چهارم مد قطعی چنانچه بعضی را رسم الله و رحمن نریسند پنجم مد سابعه و این در کلمه لا اله الا الله است یعنی برای سبأ الله سلفی بر لفظ لا می کنند و این مخصوص است باین کثیر و موسی و قالون یک جا که منفصل است اصلا دارند ششم مد طلب مانند ها آنتم برای آنکه حکم طلب توجه مخاطب میکند مضموم مد فرق مانند الله و الا ان از برای آنکه این مد فرق میکند میان خبر و استعناهم که در خبر مد نباشد ششم مد تسمیه مانند که در کلمه و جوش معلوم نشود و مگر آنکه سابعین را بکشش صوت خود به شمار و تندی بسیار چنانچه آنحضرت صلی علیه و آله سلم در بعضی قوف که بر الف و با باشد بسیار کشیده اند مضموم مد تکمیل مانند اولیایک و خا کفین و هم مد عدل مثل خاندان زکیم هم مد برب قالون و هشام و دوری باز و هم مد حجر است که اجتماع ساکنین از نقل مانع میشود مانند و ابان و و تسمیه لکن آنها معلوم نشده ظاهر اینا نسبت یکدیگر تسمیه کرده نوشته اند و چون فائده اندازند

باب هشتم در بیان صله های ضمیر

کتابان ای کتایه هم گویند و آن ضمیر واحد که کتاب متصل محبور یا منصوب است مانند که و عملیه و یا و رسفلا و و میسکلا باء که صله او و یار گویند که بعد ضمه های ضمیر مضموم با کسره های ضمیر مضموم در اول زیاده کنند و در وقف و در قرارت باشد و در کتابت نباشد و همچنین او یکی که بعد جمع زیاده کنند آنرا هم صله گویند و این مخصوصست بقرارت باین کثیر و یک و ایت قالون قبل از همزه برای وزش هم صله آورده و غیر ایشان در جمع ساکن صله نکنند و نیز در قرارت اعتبار تلفظ است در قرارت اگر چه در کتابت نباشد چنانچه اعتبار بصوت کتابت است در وقف نه و تلفظ چنانچه میاید انشاء الله تعالی و این جمله زمان قبل است که در تجزیه نباشد لیکن تلفظ باشد و بعض کتابت در صله کسره با کسره نخیری و در صله ضمه با ضمه معکوس نویسند و در سایر چیزها در کتابت هستند و در قرارت نیست مانند الف لفظا کاه و او اولیایک و آوایی و اولایک لیکن بر این ایشان نخواهد و گریست که در باب وقف و فوش و حروف حاصل میشود پس صله ای باشد یا یانی که زیاد میکند در تلفظ نه و در وقف پس اگر کتابت قبل از بعد آن هر طرف متحرک باشد پس همه قرام اتفاق صله میکنند مانند که در تلفظ علی جمعا و و قله و سبب سله آنکه با حرف ضعیف و خفیف است قبل متحرک و

و تکریر و اگر کسره باشد کسره لازمی و بعد آن حرفی از حروف استعلا نباشد پس آن را بار یک باید خواند
مانند اگر کلمه تکریر هم تکریر قبل از لای ساکن کسره لازمی باشد و بعد آن حرف استعلا آید آن را بار یک
مانند قرچکاس و در صداد و فرقا قله زیرا که کسره با قبل تریق را تقاضا میکند و حرف استعلا غیر هم بخواند
پس جمع باصل که بریم و را در اصل پر بود پس بخوانیم و سواى این سه ماده مثال حرف استعلا درست آن
یا فیه نشده لیکن در کلام عرب یافته شده مانند ارضاء العنان و ارضاع و ضم غلام و تفسیر غریب است
بعضی بر عایت حرف استعلا تخفیف میکنند و بعضی همچنانند و کسره با قبل را بعد تریق میکنند که کسره با قبل
مقابل حرف استعلا کرده است پس بار یک باید خواند اما محول مدم و دست گریه بعد از حرف استعلا نیست
و ما قبل آن کسره هست لیکن صلی نیست بلکه عارضیست که گاهی باشد و گاهی نباشد مانند کسره همزه در
رجعون که در ج کلامها ماقط میشود و مانند رت الجعفی و محسن الغضی که ام از گاه بود پس آن را هم
تخفیف باید کرد که فرق باشد میان کسره لازمی و کسره عارضی چرا که کسره عارضی را چند از جهت نیست با
کسره نیست و اگر سکون را بسبب وقف آمده پس آنجا هم بر عایت حرکت ما قبل امی کند بعضی حرکت
نفس را ای اعتبار کنند و این قول معتبر نیست پس اگر ما قبل ای ساکن وقفی ضمه باشد یا فتحه پس آن را بخواند
مانند قمر و نذر و بانند و اگر کسور باشد تریق کنند مانند فهد که در فند قحیر و اگر ما قبل ای ساکن و
هم ساکن باشد لیکن آن ساکن یا نباشد پس اعتبار حرکت ما قبل مثل ای میکند اگر فتوح یا مضموم باشد بخواند
مانند العکدر الالفار الامعور و حشم و اگر کسور باشد تریق میکنند مانند حشر و اگر ساکن ما قبل ای یعنی
حرف یا است پس ما قبل ای ساکنه کسره باشد یا فتحه پس آن را بار یک خواند مانند حای و ضمیر چرا که
یای ساکنه حکم کسره دارد پس حاجت نظر کردن بر ما قبل آن نیست اللهم صلوا

باب نهم در بیان وقف بر آخر کلمه

بدانکه وقت استاذ نیست بر آخر کلمه و این هم از ضروریات و اوست چرا که در کفص تمام قرآن فرج اندن
مجااست پیش از لب باشد پس الترض بی قاعده و بیجا خوانده شدن سخن از شدت بیان طریقه و وقت مجامع وقت
ضرور شد تا وقت بیجا و بیقاعده شود بدانکه بنای شمار آیات بر قول جناب سلامت پناه علیه الصلو و السلام
هر جا که آن حضرت صلی الله علیه و سلم آیت فرمودند پس آنجا آیت شمار شد و این آیات از نزو
خدای تعالی نازل شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای هر سوره میفرمودند که فلان سوره چندین
آیتست و فلان سوره چند آیتست پس کم و بیشی در آن مجامع هم موافق آنها نمیشدند ممکن
نیست که تقعی است اما وقت قرآن هوای آیات پس صحیح بر کرام و علمای است محبت نبی قرار داده خواه

سماخانان حضرت علیه السلام با بلا سمع پس هر جا که معنی تمام شدن را در وقف تمام نام نهادند و همچنین وقف
 کافی در حسن قیام را نام نهادند چنانچه علامه جزیری تحقیق این امر در نظر کرده پس ازین امر معلوم شد که در قرآن
 کسبی وقف واجب نیست که از آن کردن آن وقف گناه لازم نشود و هر گسب کسی جا وقف کردن حرام نیست که از
 استادان در اینجا گناه شود و آری جائی در قرآن چنان باشد که از وقف قطع کردن آنجا مانع معنی است
 شود و از وصل ساختن آنجا قویم فساد معنی شود پس آن وقف و وصل عمدتاً حرام خواهد شد یعنی اگر بدو دست
 و علم آن ایضا و معنی در وقت باز عدداً وقف کند یا با وجود دانستن آن که در وصل فساد معنی میشود دانسته عدداً
 وصل کند پس این وقف و وصل حرام است و الا کسی وقف در قرآن واجب نیست چنانچه حرام هم نیست هم از
 صحابه بنقل است که مایات مانع را در قطع مواقع و قوف صرفت بسیار ازین معلوم شد که تعلیم و قوف هم از
 ضروریات قرآنست چونکه هر کس سبب بی علمی یا کم علمی او را که مواقع و قوف نتواند انداخته و قوف نیست
 و قوف نالیف کرده بر مردم آسان کرده اند بدانکه قوف برای دفع تنگنفس ضعیف در مقرر شد و این موقوف
 از اسکان خوب حاصل شود و اسکان جمیع مواضع جائز است و گاهی قاری را در حالت قف منظور باشد
 که سماع را بر حرکت موقوف علیه واقف سازد و آن اد و طریقت علی اشنام دوم روم و مراد از اشنام در اینجا
 ضم الشفقتین بلاصوت و این در رفع و ضم جاری میشود پس یعنی بوقت ساکن کردن حرف موقوف علیه
 بدو لب اشاره کنند گو یا که ضم تلفظ کرده و در حقیقت ضم نتواند بلکه ساکن خوانده مانند نستعلیق اند
 در تعریف اشنام میگویند ضم الشفقتین بلاصوت این را معنی نه در یاد د کرد و در یاد و مراد از روم بقای ثلث
 حرکت و اسقاط و ثلثت یعنی حرکت موقوف علیه چنان است و مخفی خوانند که ثلث از باقی ماند
 و در ثلث از اسقاط شود و الا تجزیه حرکت معنی ندارد و این در رفع و ضم که هر چه جاری میشود و در نصب
 و ضم جاری نشود و این را میگویند زیرا که قاری باشد قصد سماع است هم داشته باشد و سبکه در سماع
 یا سبکه باشد نه در یاد و این را میگویند زیرا که در سبکه بعضی نحو یا ن مانند سبکه و در جمع حرکات فتح
 و نصب باشد یا فتح و جبر روم جائز دارند اما نیز در قوافی فتح و نصب معمول میروند نیست در حالت نصب
 حرف موقوف علیه اگر فتح یا ضم باشد پس در وقت آن تنوین را با لاف بدل سازند مانند
 علیاً و حکایتاً عرض که طرق وقف چند هستند اول سکون محض که حرف موقوف علیه المار دوم اشنام
 ساکن سازند و این همه جا جاریست و دوم اشنام که بوقت اسکان حرف موقوف علیه و اول اشاره بطرف
 حرکت موقوف علیه کنند و این در ضم و رفع جاری میشود و باقی حرکات جاری نمیشود چنانچه گذشت سوم
 روم و لبقای ثلث حرکت است آن در رفع و جبر و ضم که هر چه جاری میشود و در نصب فتح نیز در قوافی جاریست

و سه جا دیگر هستند که در آن نه روم باشد و نه ششام اولی آنست چنانچه فی الحقیقه در سجده دوم در سجده جمع
 مانند علیکم و السلام تسبیح در حرکت عارضی مانند لکم یکن الذین و قال حسوا الله چون بر لفظ
 لم یکن لفظ قفل وقت کنند نه روم باشد و نه ششام چهارم بدست آن در نصب حرکت عکس عرب باشد
 مانند علیکم و السلام تسبیح و این نیز در بعضی نحو بیان در رفع و جر هم بود و میابد لکن یعنی در عظیم که عظیم
 و ایدیم در حقیقی همچنانچه در بجز زیاده کردن چیزیست بعد حرف ت و توف علیه نند بای سکنه بدانکه
 بای سکنه آن با لا گویند که بعد حرف ت و توف علیه یک ما افزاینده تا منفصل کامل مع اظهار حرکت حرف آخر
 حاصل شود چنانچه در لفظ صاعقه و ساطعانه و صاعقه و قرآن است پس قرار زیادتی بای سکنه
 تابع رسم قرآن و نقل متواتر هستند بدون کسی ازین دو امر بای سکنه نیز میفرایند بدانکه اشام در مطلق
 قرار چند معنی آمده یکی آنکه مذکور شد و دوم خلط حرف جر و حرف چنانچه در حرف متصرفه ضمیمه میباشد مانند اصل
 که حمزه و کسائی این را اختلاط ابعاد و همچنانچه در صراط را خلف هم بهمین اشام میخوانند در موم خلط حرکت
 یعنی قصد ضم کنند و کسرا و اکتند مانند قیل و غیض و حیحی و انوارت کسائی و هشام چهارم اختتامی است
 مانند عجم و این بودن حرکت باشد نحوئی که شش بانی ماند و این را اختلاس هم گویند و این اقرب است
 گو بعضی این اشام نام نمانده و فرقی میان روم و اختلاس آنکه در روم ثلث حرکت باقی ماند و در ثلث
 ساقط و در اختلاس ثلث باقی ماند و یک ثلث ساقط میشود لیکن در باب قف مراد از اشام همان معنی
 اول باشد و لفظ اشام و روم و اختلاس و تعلقه و تحت بدون سماع و تعلم از اساتذقه دیگر طریقی کن
 نیست چنانچه از متواله کیفیت باشد در تحریر و بیان بچند چون چندی سماع این کیفیت خواهد کرد و قصد
 تقسام هم خواهد کرد در تلفظ او هم این کیفیت پیدا خواهد شد و از سطر اوله که است خواندن کتب از اساتذ هم چیزی
 ته تمییه بدانکه اگر کسی قف در قرآن واجب بر او نیست مگر حسب نیت قاری و واجب میشود یا حرام
 اما تمام و توف قرآن حسب عیانت معانی یا هم تفاوت ازند بعضی قوف قوی هستند و بعضی اقوی بعضی
 ضعیف و بعضی ضعف و بعضی جزو جانبی قف و عدم وقف بریز دارند مانند اعلامی است برای فائده
 بیام و خواندن عوام چند روز مقرر کرده اند تا موافق آن روز در تلاوت قرآن بلا تا مل قف کسان بگذرند
 و قوف را عمل انداختن و بایند و قوف نداشتن هر جا که تکلیف نشود جایجا و قف کردن کس عظیم است چنانچه
 قرآن نازیبا ناید و مباح منکر قرآن بی باعجاز قرآن نبرد و نظم قرآن در نظر شرع از هر سکنه و کلام غیر عرب
 معلوم خواهد شد لهذا علمای امت حسب توجع معانی قرآنی و توجیهات فرقانی مواقع و قوف را عین یافته
 بر گزار موز که دلالت ازند بر قوت و قف یا بر ضعف آن نشان نهادند و آن را موز شش است هر ط

باب دهم در رسم الخط قرآن و کیفیت وقت بران جمع قرآن

بدانکه رعایت رسم الخط واجبست خلاف رسم الخط نوشتن قرآن گناهست لهذا بزرگاتبان قرآن را حجت
 تعلم رسم و بدون علم رسم در تحریر قرآن غلطی خواهد شد پس ثواب کجا مستحق عذاب خواهد شد بخوبی که استیجاب رسم
 قرآنی طول برد و حاجی غلام مصطفی صاحب رساله مجمع الرسوم بقدر ضرورت تحریر کرده اند که حاجت
 تحریر دیگر نماند لهذا درین رساله استیجاب آن گذاشته شد اما بخینا آن نگذارد باکمل خالی بودن این محقق از
 ذکر رسم تحسین بود و لهذا قدری از رسوم که موقوف علیه کتب بود و در این متن آن بسیار ضرورت ذکر کردیم
 تبصره بدانکه چون از کلام اسد سورتی یا آیتی نازل میشد جناب سالکتاب علیه الصلوه و السلام تا وقت
 کتابت اطلبیده آن آیت یا سوره را تحریر میسنانند و همان وقت موافق تعلیم جمیع اهل علم
 رسم آن آیت هم تعلیم میفرمودند که این حرف است چنان باید نوشت و آن حرف را چندین بار باید نوشت بعد از
 آیتی که هم میفرمودند که این آیت از فلان سوره است و قبل فلان آیت بعد فلان آیت بنهید همین گونه
 تمام هر آیت از سورتش بیان میفرمودند و گاهی بعد میان مقام آیت منزلت میفرمودند که فلان سوره
 کسی است از آن سوره باقی نمانده یعنی بعد تمام رسیدن آیات هر سوره حکم تمام آن سوره میفرمودند و گویند که نازل
 چند چند سوره جاری بودی اما قدیکه جمع آیات کسبی فرود میسید میفرمودند که فلان سوره تمام شد بعضی بعض
 سوره تمام تمام فرود آمدند مانند سوره الفعام و فاتحه و اکثر قصا و مفصلات که سورت سورت نازل شدند آیت
 نازل نشده اند پس این معلوم شد که آیات تمام سوره کلام اسد و بروی آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرتب شده بودند
 در ترتیب آیات کسی را دخل نیست و آنچه مشروح شد فی بود پیش از عرض ما آخری مشروح شده بود بعد از عرض
 آخری مشروح هم واقع نشده تا آنکه بروی آن حضرت علیه الصلوه و السلام چند صحابه حافظ جمع قرآن شده بودند
 و بعد انتقال آن حضرت صلی الله علیه و سلم بسیار از صحابه حافظ جمع قرآن شدند اما جمیع آن در وقتین نبود
 سوره سوره تفریق نوشته نزد مردم موجود بود و بر کاغذها و آستخاها و پارچه ها و دیگر آنچه بدینا قند بن نوشته
 میشدند تا آنکه در غزه و یمنه بسیار از قرآنها پیدا شدند پس صدیق اکبر رضی الله عنه براه خیر خواهی استخفاف
 ضائع شدن قرآن بشهادت قرآن دیدن ثابت را حکم جمع قرآن داد و چند آنچه زیرین ثابت بعمل حکم کرده
 سوره کتوبه را از نزد مردم جمع نموده تمام قرآن را در یک جا مینوشتند و جمع ساخت لیکن سوره کیف التفریق
 تحریر نمود و رعایت ترتیب سوره نکرده بود آن مصحف تا حیات حضرت صدیق نیز در ایشان ماند و ایشان نزد
 حضرت عمر رضی الله عنه نماند بعد شهادت خلیفه دوم آن مصحف نزد حضرت ام المومنین حضرت زینب رضی الله عنها ماند
 باز در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه در دیار منتشر شدند و بعضی صحابه تفسیر کرده از زبان

صلی الله علیه و سلم
 استیجاب بران رسم
 یعنی در آن زمان که
 در وقتین جمع
 کتب بود و در آن
 وقت

هجرت حضرت مالک بن انس علیہ السلام شد و بعد از آن که قرآن در بعضی از بعضی از بعضی
 انفسیه قرآن را از زبان حضرت صحابه شنیدند قرآن تصور کردند در قرأت قرآن داخل ساختند و در
 این اختلاف بجای رسید که هر کس قرآن خود را قرآن دانست و دیگران آن را اختلاف آن میخواندند تنهائی نمودند
 مرد دیگری را غلط و خطا میگفت تا آنکه از اختلاف گذشته نوبت بجنگ جدال سید و هر یک از مخالفان القراءه
 آنرا و جنگ پیوست تا آنکه کتابت این جمیع اختلافات عثمان مرتضیٰ علیہ السلام بر دو مرد و مردان بعضی از
 قبل از هلاک شدن این است مدارک این است باید فرمود و مبارکمانند امم باقیه سبب اختلاف آنهارا که کتابی
 هلاک شود پیش حضرت عثمان مرتضیٰ علیہ السلام چون کامل فرمودند و دیدند که مردم مسدود صاحبان بطور خود
 و در آن نیز با هلاک شدن از زبان حضرت سالت پایه علی السلام حضرت صحابه علیهم السلام داشته و فرمودند آن
 تجزیف و کلاه بگذرید و فکر رفتن بعد بشو و با جمل صحابه که فرمودند تا صحیح حدیثی از آن حضرت
 ترتیب تمام آن طبع قریش و قحطی شد با حکم فرمودند تا بنی نضیر بن ثابت با برای هر کس که در کتابت طلبیدند
 با وجودیکه هر سوره بروایت صد بار کسی بود و فرمودند تا آنکه نظر احتیاط داد و دو گواهی طلبیدند که گواهی
 بر اینکه این سوره که نزد ما کتب است پیش آنحضرت علیه السلام کتب شد و با آنحضرت علیه السلام و ام اسلام
 او را فرمایند و او نیز این امر و تواتر فرار از قرآن تا وقتیکه دو گواهی باز او را بر تحریر کتابت آن
 سوره از پیشگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمودند آن سوره را در صحیفه خود نوشتند تا آنکه به حج
 سوره قرآن شهادت نمودند و قرأت گذشتند و کمال احتیاط و حزم مجمع اعلام صحابه آن قرآن جمع و ترتیب
 و ترتیبی که بالفعل موجود است این ترتیب مرتب شد چون برین ترتیب با جمیع صحابه نهادند و کلام الله
 تمام و کمال برین ترتیب جمع شد پس چند نسخه نگرفتند و کتب نقل گنایند با طراف عالم را بطریق فرمودند
 و یکت صحیفه پیش خود و در دیده منوره داشتند باز آن صحافت هر قلم و در سینه فرمایند آن حضرت
 ساختند و در جهان صحافت مایه اختلاف جدال مسلمانان بود از مردم گرفته و بعضی بسیار یکی از آنها
 بزود مردم نگذاشتند و همه را بسوختند تا مایه اختلاف قرآن در جهان نماند از آن فراتر از مردم مسلمانان
 بربیک قرآن جمع هستند و کسی را مجال مخالفت نماند و وعده رسالت صلی الله علیه و آله که قرآن را
 تحفظ فرمایند بر دست حضرت عثمان مرتضیٰ علیہ السلام نمودند و چندین مرتبه نام از که مسدود شود و الله عساکم
 حال آنکه ترتیب صحابه از شنیدن که این ترتیب صورتی عثمانی که حالا یافتند پیشند و جای آن آنحضرت صلی الله
 علیه و آله فرمودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که این ترتیب صحابه است و ترتیب صحابه است و ترتیب صحابه است
 اما این ترتیب است و این ترتیب است بلکه این ترتیب صورتی از قرأت آنحضرت صلی الله علیه و آله است و این ترتیب است

درستمان چون در کتب حدیث بحال قرائت آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر تامل کرده شود بهترین ترتیب آن صاف ظاهر
 میشود چه در حدیثی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره بقره و آل عمران و سنا خواندند پس این حدیث
 ترتیب این سوره را معلوم شد و در حدیثی ترتیب فضیلت مجتمعا معلوم شد و در حدیثی ترتیب شهر اول قصص
 معلوم شده و در حدیثی ترتیب حوازم سبعة معلوم شده پس چون در کتب حدیث تامل کرده شود ترتیب
 تمام سوره های قرآن از قرائت آنحضرت صلی الله علیه و سلم معلوم شود و آن ترتیب همین ترتیب است که موجود
 است و بعضی مواضع شایسته اند مثل حفظ قرآن که در آن ترتیب رتبا خلافت ترتیب قرائت است پس آن را از
 خصوصیات آن عمل قرار داده موافق ورود حدیث عملی استیم و الا تمام ترتیب ملاقات آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم واقع همین ترتیب یافته شد چنانچه این امر بر ما هر آن حدیث مخفی نیست پس این ترتیب را در حدیث معلوم شد که
 ترتیب سوره های قرآنی توفیقی معنویست که توفیقی ظاهری نیست و از این تحریر اکثر اعتراضات این است
 بعضی شده و شهادت اکثر اواقفان که در تواتر قرآن و جمع و ترتیب میداشته اند آن هم منع شده و حدیث
 این تحریر و اواقفان حدیث خواهند شد گونا و اواقفان با بکار پیش آیند چون اصحاب و ابهام تحریر کلام
 از پیشگاه آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفای راشدین معلوم شد پس هویدا شد که خلاف رسم صحافت
 عثمانی که حامل قرائت سبعة است هرگز جایز نیست و در رسم قرآنی نیز بدین معنی اسرار و واقفان استند
 اند و موضوع علم قرائت چهار چیز قرار داده اند تجوید و وقوف و رسم و قرش المحروف پس تمییز قدری مسلم
 نوشته میشود پس بدانکه امام عاصم رحمة الله علیه سه وقت تابع رسم انطاس است یعنی آنچه در صحیف عثمانی نوشته
 بهمان حرف و وقت میکند و تفصیل هر طول از بعضی را ذکر میکنیم بدانکه تاملی تا در حدیث که بعضی مخرج
 بنام طولانی نوشته شده پس بران تا امام عاصم بنا وقت میکند مانند رحمت و رحمت و رحمت و رحمت
 و رحمت و رحمت و این کثیر و ابو عمر و کسائی بها وقت میکنند اختیاری باشد یا اعتباری
 برای موجوده و در غیر اینها که بهای هر زکوة است بها وقت میکنند و برکات و خصوصیات و ذات
 و هم باک و آیات که بتاکید بند بنا وقت میکنند و در لفظ کاین تنوین آن سون هر قوم است وقت هم
 بر نونست و ابو عمر و محمد تنوین وقت میکنند و لام جاره و چهار جا جدا از هم و خود کتوبت است پس
 اگر حاجت وقت اضطراری یا اختیاری افتد وقت بر لعم خواهد کرد و نه حرف با مخالفت ابی عمر و کسائی
 اول و سوره نسا و قتال هم کلام القوام دوم در کتب ممال هذا الكتاب سوم و فرقان مال هذا
 الرسول چهارم و راجع کمال الذین که کفر و آوی آنها در سه موضع ابی ان کتوبت است یکی در سوره
 نور آیه المفسر منقون دوم در حرف یا آیه الشاکر سوم در سوره رحمن آیه الثقلان و در کتوبت

دو و چنانکه در قول بر نون وقت میکنند در ر و م بر ه اند بر ایه مخالف کسانی که بر ما وقت میکنند با او هم و
 بر کاف وقت میکنند و را با کاف آنکه بعضی بر ما وقت میکنند و حمزه و کسانی بر ما وقت میکنند و در کلمه
 فاذا العمل نون با وقت میکنند کسانی بر آن در هیچ کلمه فیم و هم و هم و هم و هم بر ما وقت میکنند با آن و با کسی که بر ما
 را و در وقت با ما کنند عاصم و مزیاد و قیاسی سکه مانده و قیاسه و در کلمه انما کلمه با وقت میکنند و در نظر با وقت میکنند
 با بعضی در بعضی احوال با وقت خود در وقت هر با با وقت میکنند چون نون لکننا هو الله ذکر است قرآن الف نون نون است و عام
 که با الف نون از هر که در سال آن لکن آن آید و در وقت با الف وقت می کنند آنفا و کلمه اول لیکت و اول کوا
 و اولی و اولات و او را زاید بعد هر دو م تر م است بی و او خوانده شود و مین و او را فارغ کرده اند میان الف لیکت
 و الیکت و اولی و اولی و هکذا و کلمه لا تقوی لیس الشایع در کف بزاید و الف مایه بین شین و یام تر م است
 و در کلمه یکم الانسان در اسرار و کلمه یختم الله الباطل در شوری و یکم اللامع در مرسد و کلمه انزلنا کتبه
 و علی و یختم المکی مبین در نون کلمه بی مقام آیات لا تکلمهم در م و در حدیث لافعل کلمه نون بعد و جوی در جمیع
 ساکنین بود و کلمه میل الا انضی و آل عمران و کلمه فیها وقت در مخارج و کلمه الحسب در نون مینز تنها جدا
 نوشته شده و کلمه جاتی بالف زاید بعد جیم در قبل یا در سوره فم تر م است کلمه الفیم در سوره فترش المایا
 م تر م است بیابعد نیزه بخوانند و باقی ذکر رسوم را ترک کردیم چرا که در دیگر رسائل باستیعاب نکرده است پس
 در استیعاب آن ساله طول کشد و بغیر آن فائده ناقص ماند لذات که کردیم و الله اعلمکم بالصواب

خاتمه در بعضی مواضع متفرقه که در ضمن ابواب ذکر آنها نشده

بلکه در عام نون ساکن و نون در لام و را چنانچه بلا غنة اول نوشته شده او عام با غنة هم منقول شده
 بنقل صحیح از مخصن قالون و غیره مسئله بعد بیسم ساکن اگر با آید اخفا و اظهار هر دو فعل شدند و اگر
 نون ساکن و نونین بیل یا آمده بقضای قاعده قلب بیسم بدل شوند پس با غنة بیسم ساکن اصملی قبل با و بیسم
 منقول نون ساکن و نونین برابر باشد اما در بیسم منقول بی از نونین و نون ساکن اختلاف در اظهار و انخفاست
 بلکه اتفاقا اخفا منقول است و در بیسم ساکن اصملی که در ان اظهار و انخفاست و با هر دو صحیح است مسئله غنة
 صفت لازمه است بر بی نون و بی منظر باشد یا مضمی مشد و باشد یا مضمی متحرک باشد یا ساکن لکن در وقت
 انخفا منقوله اکمل باشد و بوقت تشدید غنة کامل باشد و در حالت حرکت غنة ناقص باشد اگر ساکن
 سبب وقت باشد مانند الشعوبان و تحلیم و حکیم یا منظر باشد مانند هم فیه من حق امن عقیق کحلیم
 پس حکم این هر دو حالت برابر اظهار است پس بیسم و نون ساکن مضمی را باید که در تقلیل غنة اثر بسیار می کنند
 بعدی که چنان قصد کند که اثر غنة باقی نماند گوا عدم آن با کمال محاسن لیکن سبب النفاقی بطرف

*

والا هر وقت جائز است شروع در شب جمعه ختم قرآن بخوبی بهتر است الا آنچه بیشتر در سرت روزی بود ختم جمع اوقات چهار
 بوقت ختم بهتر است که وقت حاجت است و از روز پنجشنبه تا آخر پانزدهم هر روز یکبار بخواند و وقت یکبار بخواند آن
 بسمله و صلوات آن آخر سوره و وقت پانزدهم سوره همه با جا نوست اما جمیع را وصل کرد بر سبب وقت کند و بعد از ختم کند
 که وقت حاجت است و چون ختم کند همان وقت شروع ختم دیگر کند که سنوان ممدوست که زیاد باشد تا مقصود آن
 خواند و آنچه مردم بعد از ختم آیات شتات قرآن از زبان او میخوانند اصل او و آنچه مردم در آخر قرآن اخلاص است
 میخوانند اما علی قاری در شرح شاطبی آنرا شرح نوشته و سیوطی در اتقان از امام احمد مکرر با خلاص منع نقل کرده
 اما نوشته که معمول بر ترک سیرت و از کلاش هم استخوان مضموم میشود و والده اعلم و در تراویح بر کسی سوره یکبار بسمله
 برای تارکین هم بلند خوانند بر آنکه با اخلاص بخوانند و نیز در بیسملین بر هر سوره بلند خوانند و قرآن را چیست خود
 سازد و برای بعضی از غریب مجلسین مردم بقبولیت نقل و اظهار خوش آه از می و خوش خوانی خود موجب طرح جاه
 و بقیه نام خوانند که بعضی از این امور حرام اند و بعضی کرده و از عیوب آیات قرآن که زیاد است که عبارت مرقوم اند
 از آن محتجب باشد که بعضی از آنها حرام و بعضی آنها کرده اند که آن عیوب تطین و تمیز و شبه و ذکره و تسمیه زمره
 و تطیبه و ترغید و تعویق و ترجیح و تطویل و تغیش و معینه و تمجیل و غیره هستند از اینها محتجب باشد و تطین هر جا
 غنه کردن و تمیز در هر حرف همزه مخلوط کردن و تسمیه تلفظ حروف اول تمام گذاشته حرف دیگر شروع کردن و ذکره
 او غام بجا کردن و تسمیه حرف مخفف را شده و خواندن قرآن در همه قرآن البته و آنجن که تطیبه کشیدن بجا که بسمله
 حرف با حرف یا حرکت یا حرکت غلط شود و ترغید از نسیدن آواز در مدت و حرکات و تعویق وقت و تطویل هر حرف
 از ماقبل و تطویل کشیدن آن آواز زیاد از حد در مدت حرکات و تغیش کلمات با خلاص اندان و معینه هر آت تطین
 خواندن و تمجیل جمله جمله خواندن بحد که حرف قرآن جدا جدا مفهوم نشوند که بعضی حروف و خطا و از جمع شود و
 محاسب که همه آنچه پیش گفته شد از آنها اجتناب واجب است و سنت است که عامی هر آن که در کل الیم و البیله لا یرج
 ما توست بخواند آنکه در سوره بوم و آیت الله الذی خلقکم مکه شیعین را در همه جاه پیش بد و آنچه
 بعضی خصما و غمخاران و فخر را از عاصم روایت کرده و ضمیر از فضیل بن یزید روایت کرده و نقل پیش گفته است
 شرح شاطبی و نوشته غیر مرقوم است و بعضی سوره طه لفظ المسیطرون بود و آنچه خوانند که این
 بصدا و دور هر لفظ حق ایراد را نفس هر دو کلمه را الملائمتین بخوانند و وقت بر اول هر لفظ بود و هم الملائمت
 میکند فقط و والده اعلم بالصواب و آخر نحو سنان الحکم لله رب العالمین تنازع خود شنیده
 سینه که از رود و مصدر و مشتاد و دوازدهم لفظ الله علیه صاحبها الف الف تحمیه و سلام تمام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت مشفق مولوی ندیم حسین صاحب اقل الخدیفة عبد الرحمن عفی عنہ بعد سلام سنون تحریر فرمادے کہ فریب و
 ساسی و است خود در مقدمہ صدا نوشتہ لیکن آن مشفق حسب عمدہ خود تسلیم التفات فرمودند بخواہش
 پرچہ ہفتا و خط شیخ الکافورین مولوی حبیب اللہ فرستادند دیدم خوب معتقد خود باقیہم کہ در دروغ غندی
 بعد بیست و پنجہ دستاقتا نوشتہ بود قرین صواب بود لیکن تشابہ متعارفہ میباد لہ باہم راہواز خلاف ای
 ناقص بود و نیز از مطالعہ تعذرا تعجب شد و وہم شاکت صوتی زود و خمبستین تعجب تعجب بود کہ حرف
 یہ لفظ ہم فساد ہر باشد گیارا و کجا ذال کہ در ہر و مہا بابت مخرج و صفات صوت ہمما حاصلست ایچ
 اینہا المشابہ الصوت و فتوی نوشتند و بجیالات و رجاء الغیب بتشابہ جزئی ہر حرف کہ خواہند شبابہ یکدیگر
 نوشتند و نیدانند کہ تشابہ و تمایز حرف موقوف بر اشتراک مخرج و صفات نیست بلکہ تمام حرف را کہ متحد الماہیئہ
 اختلاف اینہا مانند اختلاف اشخاص نید و عمر و کبر است اگر مختلف الماہیئہ ہستند لختلاف اینہا مانند اختلاف
 اشخاص فرس بقبرست گو فیما بین بعض اینہا اشتراک بعض تشبیہات و تشخصات بود اما نفس تیرہ فتور نیست
 و متشاقق این تشابہ عدم تدرج باصوات حروف عدم واقفیت از علم قراءت اتباع قرآن اشتراک صفات
 و التامیہ ہر حرف ام و جدانی مشابہت مخفی نظری نیست اما صحت یہ کہ در کاست این کار از قرآن دلایل
 نمی براید چہ مولوی روم میفرماید بیعت پای ہند لالیان جوہرین و پای جوہرین سخت بی تکلیف بود
 اجماع اساتذہ و قراءت کہ ادای حروف از قبیل علمت بلکہ از قولہ کہ کیف مست بدون اخذ از اساتذہ
 حاصل نہیں و باز از اسمی ہر قرآن و دلایل کردن نادانیت غرض از ارسال خط حبیب اللہ معلوم نشد

ظاهر تشبیه بر معاشره اهل بنی هاشم بود من علی علمیت خود بودم و فخر و علی فرقی علی بن ابی طالب را بر اهل بیت
 هویدا خواهد بود که والد ماجد بنده در علم قرارت شاگرد رشید شاه عبدالعزیز صاحب موم بود و زنده و مناظرت
 و مباحثات که فیما بین مردم و حضرت شاه صاحب قلم میشدند شاید بسامع نامی سیده باشد و شاید
 کسی از حاضران آن مجلس آن پیران سال عمر زنده باشد باز والد خود را خذ کلام السکر که من علم و عمل
 قرارت والد شاید مسلم جناب باشد باقی ماند احترام پس موجودند نامی اسانده هم بنزد احترام من شیخ الکافی
 مسلمت مگر آنکه اسانده بنده خصم شما جناب الانا حضرت مولانا احق صاحب مولوی امام الدین صاحب
 با وجود هبل من این فن با جازت سزا دند پس این عیب بوی اسانده عادتت نذ اخته و نیز چون احترام
 اتفاق در لعم بزرگوار خود قاری قادر بخش صاحب قاری الا اصحاب حق برای بر او غلامی مطلع ساخت
 و یک سلسله قرارت نیا موقت که حاجت تعلیم بخواه کاذب افتاد طرفه آنکه آن کاذب بزعم خود بر صحبت
 سزا دین اقرار دارد و باز میگوید که با کل از علم او بی بهره است شاید بفرط بغض عقاش رفته خبر پس پیش
 نمانده تعویذ یا لله من شرف و کافسنا و این سماع خراشی برای آن کرده است که آن شقی هم در آن
 خط آن کاذب شده آن خط را نزد من رساندند اگر آن را دروغ میدانستند بالا بالا می بر تافتند
 بفرط اعتقاد آن خط را حوز جان داشته اند و چنانچه غلطی نشانه ترا و قال درین سلسله رفته چنان سبها
 غلطیها در فتوای قرارت دلی دیده شدند که آن خند و ممتحیر آنها علمای دلی البکله از العالم علی
 را بدنام کردند و ضمیمت ساختند که در دلی کسی ما هر قرارت نماند اگر علم قرارت و غش نبود دست انداز
 در ایوب این فن مناسب بود حالا اگر بر وعده و قول خود قائم هستند فیما والا فردا روز منتهی محاسب
 در پیش و مکافات سخن پروری ما و شما را و دوست و الله اعلم بالصواب

ت

خاتمة الطبع هزاران هزار شکر و سپاس بر گاه و این قیاس که نافع تلاوت کند بگن
 و اسب الحفظ قاریان قرآن رساله شتلمبر قواعد تجوید رساله تحفه نذر پیه از اناناد جناب
 افاضت آت بطن فیوض فیاض و اسب لم یزلی جناب مولانا قاری محمد عبد الرحمن صاحب
 یانی سب صدات الله عن کثیر کل عیب و غشی می با تمام سید و اعرضان فح عبدا الرحمن
 بن حاجی محمد روشن خان اسکنده الله بحجوا جهه الجنان در طبع نظامی واقع کانیور
 او ایل سب الله الحبر می طبع و گردیده سرمد چشم شتران الی الاصله

التاس

سابق ازین رساله نداد. و پلی مطبوع کشته پسند صاحب المیزان فی تادیه فقیر و چه چندان ایتها مکن مطبع نظامی فرمایش فرموده بفضل مفضل منعام از قالب طبع برآمد اکنون ناظرین الضماط پسند و شائقین نصفت پیوند ملاحظه فرمایند و بچشم حق بین سعایه نمایند که ازین نسخه مطبوعه مطبوعه نظامی و نسخه مطبوعه و پلی در تصحیح و حسن خط و صفای چاپ تفاوت بچند مقدار است و نسخه سابقه نسبت باین نسخه مطبوعه و پلی در این مثل فرق لیل بانوار است هر چه که هر گاه بسبب کمال صحت عبارت صفای حروف مضمون را ملائکت در یابند معنی بالطبع و صحیح را بدعای خیر یا به انوار الله لا یضییع احدکم از

و ختم خاتمه

بسیار عینی که رساله هذا مطبوعه مطبوعه نظامیست هر دو دستخط مهمتم نموده شد



العبد
 محمد رفیع خان
 صاحب المیزان فی تادیه



